

گزارشی مستند و تکان دهنده

برای قضاوت تاریخ

مجید نداف

سازمان امنیت عراق ضبط و در یکی از کاخ‌های صدام حسین نگه‌داری شده بود که اگر احياناً منافقین به زودی قدرت را در ایران در دست گرفتند!! و بعدها طبق رفتار ذاتی و ادبیات سیاسی‌شان حاضر نشدند به تعهداتشان در برابر عراق عمل کنند، این اسناد و مدارک از سوی مقامات عراقی افشا شود و در آن وقت:

«سران مجاهدین (حاکمان خیالی ایران در آینده) در می‌یافتند که چه بهای گرانی را برای تصرف تهران پرداخته‌اند...» از آنجایی که خیانت منافقین همواره از سوی عراقی‌ها متصور بود، «خیانت به صاحب‌خانه‌ای که میلیارد دلار خرج این مزدوران کرده بود.» لذا «شیشه عمر مجاهدین باید شکسته می‌شد نوارها از صندوق‌خانه‌ها بیرون آورده شد و اولین بار زنی شجاع بود که آنها را از عراق خارج کرد، زنی به نام بارونس نیکلسون.» (همان، ص ۱۳) در مورد اینکه خانم نیکلسون کیست و چگونه به این اسناد دست پیدا کرده در کتاب توضیحی داده نشده است، ولی فیلم‌هایی که شاید به وسیله او از طریق کانال‌های ماهواره‌ای به تصویر درآمده است می‌تواند بیان‌گر صحت اعتبار بالای آن باشد. تصاویری که به وضوح نشان می‌دهد رجوی در جریان مذاکراتش با رؤسای سازمان امنیت

مقدمه

عنوان اصلی این مقاله از کتابی به همین عنوان که توسط انجمن ایران اینترلیگ* در تابستان ۱۳۸۳ در خارج از کشور به چاپ رسیده به عاریت گرفته شده است. در این کتاب متن کامل مذاکرات مسعود رجوی با مسئولین اطلاعاتی عراق در زمان حکومت صدام حسین درج شده است. در صفحه ۱۲ آن می‌خوانیم:

«از میان دستگاه‌های متعدد اطلاعاتی امنیتی عراق، سازمان مخبرات* دستگاه اصلی بود و همین دستگاه بود که مأمور شد تا در همه زمینه‌ها به امور گوناگون مجاهدین رسیدگی کند. سازمان مزبور در کنار همکاری‌ها و اعتمادسازی‌ها- یک تیم زبده جاسوسی را مأمور ساندبرداری و فیلم‌برداری از اقدامات پشت پرده مجاهدین خلق کرد. قرار و مدارها و بند و بست‌های‌شان با مقامات عراقی، در هر مکانی که صورت می‌گرفت صدابرداری و فیلم‌برداری می‌شد. در هر جایی تجمع و شروع به دادوستد مخفی با ارباب عراقی می‌کردند، دوربین‌ها از چند زاویه شروع به کار می‌کردند، دوربین‌های واقعی و بی‌رحم».

صدها حلقه از این نوارها و فیلم‌ها فقط به این دلیل از سوی

رجوی: شما می دانید که جنبش ما ۲۵ سال مشغول مبارزه با دو رژیم بود. هر دو رژیم اتهامات پوچ یک طرفه علیه ما داشتند که رابطه با عراق است. در رژیم شاه که بنیان گذاران سازمان را اعدام می کرد، در سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ اتهام اول آنها ارتباط ما با حزب بعث بود؛ در صورتی که ما رابطه ای با حزب بعث نداشتیم. این ماهیت دو رژیم در ایران است. صابر: من یادم نمی آید چنین چیزی شنیده باشم.

عراق در قبال هم گامی با سازمان های امنیتی و استخبارات عراق چه پول های هنگفتی دریافت کرده است. متن زیر برای آشنایی هر چه بیشتر با کتاب مزبور، نوشته شده است.

دگر دسی سازمان مجاهدین به شعبه فارسی حزب بعث سابقه ارتباط بین سازمان مجاهدین خلق و دولت بعث عراق به سال ۱۳۵۱ برمی گردد، به زمانی که سه نفر از اعضای سازمان، اقدام به ربودن یک فروند هواپیمای ایرانی می کنند و آن را در بغداد فرود می آورند. هواپیماربایان خواستار آزادی تعدادی از اعضای سازمان می شوند که در کشور امارات دستگیر شده و می بایست به زودی به حکومت شاه تحویل داده شوند. مقامات عراق به تصور اینکه هواپیماربایان جزو عوامل ساواک و نفوذی هستند آنها را تحت فشار و بازجویی قرار می دهند. مدتی بعد با وساطت جنبش الفتح فلسطین آنها آزاد شده و به فلسطین عزیمت می نمایند. این آغازی بود برای همکاری های بعدی میان سازمان مجاهدین خلق و سازمان امنیتی عراق؛ به طوری که تا سال ۱۳۵۴ مهم ترین مرکز و مقر مجاهدین خلق در عراق قرار داشت. در کتاب «برای قضاوت تاریخ» به نحوی مسعود رجوی به این مسائل اشاره می کند و البته از طرز بیان رجوی معلوم است که او به این بهانه با اعمال

چاشنی های دیگر مترصد است از طرف عراقی (صابر الدوری مسئول وقت سازمان امنیت عراق) امتیاز بگیرد.

رجوی: شما می دانید که جنبش ما ۲۵ سال مشغول مبارزه با دو رژیم بود. هر دو رژیم اتهامات پوچ یک طرفه علیه ما داشتند که رابطه با عراق است. در رژیم شاه که بنیان گذاران سازمان را اعدام می کرد، در سال های ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ اتهام اول آنها ارتباط ما با حزب بعث بود؛ در صورتی که ما رابطه ای با حزب بعث نداشتیم. این ماهیت دو رژیم در ایران است.

صابر: من یادم نمی آید چنین چیزی شنیده باشم. رجوی: یادتان می آید رژیم شاه می خواست علیه شما کودتا کند؛ قرارداد شط را الغا کرد. در آن موقع و بدین وسیله می خواست جامعه ایران و طرف داران پان ایرانیست را بشوراند. یک سال بعد در سال ۱۹۷۱ ما دستگیر شدیم. جزئی از اتهامات علیه ما ارتباط با حزب بعث بود. برای همین یک شب قبل از اعدام بنیان گذاران، سه تا پیشنهاد گذاشتند و گفتند که «هر کدام از اینها را بپذیرید اعدامتان نمی کنیم.» اول اینکه بگوئید ما از عراق دستور می گیریم؛ دوم اینکه مبارزه مسلحانه را محکوم کنید؛ سوم اینکه بگوئید اسلام و شیعه با مارکسیسم، جنگ و مبارزه دارد. در روزنامه های ۲۰ سال پیش اولین باری که رژیم دستگیری ما را اعلام کرد، اتهام عراق هم هست. تعدادی از کادرهای ما در شیخ نشین ها در دبی دستگیر شده بودند؛ [مجاهدین] هواپیمایی که آنها را به تهران می برد، به سمت بغداد منحرف کردند. پیش شما بودند و سراغ خمینی هم رفتند ولی او حاضر نشد از ما حمایت کند. برای همین شما افراد را نمی شناختید؛ فکر می کردید که ممکن است اینها عوامل رژیم شاه باشند. چند ماه در زندان شما بودند، بعد عرفات دخالت کرد و شما بچه های ما را آزاد کردید و آنها به بیروت رفتند. وقتی مطمئن شدید که ایادی رژیم نیستند، از این زمان به بعد همیشه مارک عراق بر روی مجاهدین بود، بعدا که خمینی آمد، چه قبل از شروع جنگ با شما و چه تا روز آخری که در تهران بودیم، او می گفت که «منافقین نمایندگان عراق در تهران هستند.» (برای قضاوت تاریخ، ص ۶۲۳)

در همین زمان سازمان مجاهدین خلق، ایدئولوژی خود را از اسلام به مارکسیسم تغییر می دهد و در واقع فاز جدید فعالیت مجاهدین خلق در دو حوزه درون زندان های رژیم شاه و بیرون از زندان آغاز می شود. (همان، ص ۱۷) تقی شهرام رهبری سازمان در بیرون از زندان را عهده دار شده بود او که به تازگی مارکسیست شده و موفق شده بود طی یک پروسه تدریجی و پیچیده، ایدئولوژی سازمان را نیز به مارکسیسم تغییر دهد. مقاومت جمع معدودی از عناصر مسلمان باقی مانده سازمان از جمله مجید شریف واقفی و صمد لباف، واکنش فاجعه بار مرکزیت سازمان را به دنبال داشت. مجید شریف واقفی به دست کودتاجیان و صمدیه لباف به دست پلیس رژیم شاه به شهادت رسیدند. در زندان نیز تشنت و چند دستگی ایجاد شده بود. عمده ترین تشکل در میان زندانیان سیاسی سازمان را مسعود رجوی و مسعود خیابانی اداره می کردند؛ که از همان نخست نیروهای مذهبی مخالف سازمان را راست ارتجاعی نام نهاده و آنان را جدی ترین دشمن خود قلمداد می نمودند. مهم ترین اقدامی که رجوی برای جذب هر چه بیشتر هواداران و برای تداوم موجودیت سازمان مجاهدین خلق انجام داد، حفظ ظاهر اسلامی با شعارهای سطحی دینی بود برای مثال وی بر خلاف دیدگاه مرکزیت سازمان در بیرون از زندان، آیه کریمه فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیماً را از سرلوحه آرم سازمان حذف نکرد ولی در عمل سازمان را در مسیری رهبری نمود که حتی رژیم شاه نیز بر چسب مارکسیست اسلامی را به آنان منتسب کرد.* این موضع گیری های سازمان در دوران "جمهوری اسلامی" عیناً به سطوح سیاسی جامعه منتقل و باز تولید شد. رجوی با وجود ظاهر سازی و تجلیل های غلاظ و شدداد از امام و انقلاب اسلامی، از ابتدا خود را در تضاد آنتاگونیستی و لاینحل با حاکمیت می دانست در طول سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۰ زمینه را برای مقابله رودررو مهیای ساخت. نفوذ در دادگاه های انقلاب اسلامی، سپاه و کمیته، حزب جمهوری اسلامی، نخست وزیری و ... از همان آغاز هیچ توجیهی جز تدارک «عملیات ویژه» علیه رهبران جمهوری اسلامی آغاز

نداشت.

از دیگر دلایل تصمیم اولیه سازمان برای جنگ با «جمهوری اسلامی»، تمهید ساختار پیچیده تشکیلاتی به صورت مخفی بود. از سوی دیگر، اعلام «جنبش ملی مجاهدین» به مثابه ارگان سیاسی مجاهدین خلق و پذیرش خیل داوطلبان از طریق دفاتر این ارگان و مراکز دیگری که عناوین پوششی داشتند و سپس اعلام انحلال «جنبش ملی مجاهدین»، تقسیم کادر مرکزی به دو بخش «دفتر سیاسی» و «کمیته مرکزی»، سازمان دهی هواداران در بخش ها و نهادها و نیز انجمن ها و کانون های صنفی و به موازات این حرکت ها انبار کردن هزاران هزار سلاح، همه و همه، مقدمات جنگ مسلحانه بود. (همان، صص ۲۰-۱۹)

با توجه به سابقه طولانی همکاری های سازمان و سازمان امنیت عراق آنچه بیش از هر موضوع دیگری مرکزیت سازمان را در معرض افکار عمومی و در میان هواداران و در برابر رقبای سیاسی به ویژه گروه های چپ تحت فشار قرار می داد، چگونگی موضع گیری و عملکرد سازمان در مواجهه با تجاوزات عراق به مرزهای کشورمان و اشغال شهرها و بخشی از سرزمین ایران بود. در آن زمان بنا به تعبیر و تصریح سازمان، استقبال و بسیج توده های مردم برای دفاع در مقابل تجاوز عراق و شور و شوق فراوان در بین اقشار مختلف شهری و روستایی و آحاد مردم و صف ناپذیر بود:

... «شور انقلابی و تحرک مردم بار دیگر همچون دوران قیام بالا رفته و شاهد اوج گیری شور و شوق نیروهای خلق هستیم، به طوری که در تمام نظر خواهی هایی که صورت گرفته اکثرآباً ادامه جنگ علیه نیروهای اشغال گر موافق بوده اند...»

لذا این امر مانع از آن می شد که گروه های مخالف بالاخص سازمان مجاهدین خلق با صراحت و صداقت مواضع شان را نسبت به جنگ اعلام نمایند.

این حضور چیزی نبود که گروه ها از جمله مجاهدین خلق بتوانند چشمشان را بر آن بسته و به نفی آن بپردازند؛ چرا که وسعت این حضور حتی روی هواداران شان نیز تأثیر گذاشته بود و بخشی از آنها که تحت تأثیر شعارهای کاذب مبنی بر حرکت

در جهت توده ها و زحمت کشان، جذب گشته بودند تحت تأثیر حماسه هایی که مردم در جبهه ها خلق می کردند، قرار گرفته بودند. (جنگ و تجاوز، ص ۱۰۶)

یکی از اعضای شاخه دانش جویی مجاهدین خلق تحلیل سازمان از این شرایط را چنین تشریح می کند:

... در اوایل مهر که جنگ ایران و عراق آغاز شد، تا بعد از یک هفته تحلیل مشخصی ارائه نشد. بالاخره پس از روزها به علت فشارهای متعدد بچه ها که از بی تحلیلی صدای شان در آمده بود، اولین تحلیل جنگ ارائه شد... و آن به این ترتیب بود که:

"اگر بخواهیم به طور ریشه ای بررسی کنیم علت اصلی جنگ، تحریکات ایران است که مرتب از صدور انقلاب دم می زند. اما عراق، عراق می خواهد قطب منطقه به خصوص اعراب بشود، اما چون وابسته نیست!!... این کار از وی ساخته نیست. اما به لحاظ حمایت هایی که از دو کشور شده است: کشورهایی نظیر اردن و عربستان از عراق حمایت می کنند و سازمان های مسلمان مرتجع نظیر امل از ایران. حمایت سوریه هم از ایران به خاطر تضاد هایش با عراق است و حمایت الجزایر هم که رژیم ادعای کند، دروغ است و حمایتی صورت نگرفته! ...

به لحاظ مسائل داخلی، چون مسائل داخلی ایران بیشتر است، اگر جنگ دراز مدت شود، باعث سقوط ایران خواهد شد؛ ولی عراق علی رغم داشتن یک سری مسائل داخلی، چون قدرت سازمان دهی دارد، قادر است که مسائلش را حل نماید. ... پس ما نمی توانیم در جنگ شرکت کنیم."

با گذشت زمان و به موازات حضور گسترده مردم در کنار رزمندگان اسلام، فشارهای روحی و عاطفی بیش از پیش بر هواداران سازمان حاکم می گردد از این رو مرکزیت سازمان مجبور می شود تحلیل دیگری از مسائل مربوط به جنگ به بدنه سازمان تزریق نماید:

... امریکا ابتدا جنگ را به مثابه عاملی دانست که ایران را در مورد حل مسئله گروگان ها بر سر عقل بیاورد! و زمینه ای باشد برای اقتصاد سالم در ایران! می بینیم که علی رغم بی طرفی

امریکا، جنگ تا آنجا که بتواند راه سازش ایران با امریکا را باز کند و زمینه وابستگی اقتصادی آن را فراهم کند، از نظر امریکا مطلوب است و درست به همین دلیل، جنگ عراق با ایران در این مدت در جهت منافع امریکا است. ... با توجه به اینکه سیستم ارتش ایران و اغلب سلاح های آن ساخت امریکا است، لذا ایران در ادامه جنگ به لوازم یدکی و تأمین کمبودهای تسلیحاتی نیاز دارد که بالاچار به سمت غرب خواهد رفت و در دامن امپریالیسم امریکا و یا سایر امپریالیست ها (اروپا و ژاپن) خواهد افتاد... لذا ادامه جنگ به نفع هیچ یک از خلق های ایران و عراق نخواهد بود.

... درست است که هم اکنون یک سری کشورهای مترقی از ایران و کشورهای مرتجع از عراق حمایت می کنند ولی این تعیین کننده نیست، این روابط و حمایت ها را نمی شود زیاد رویش حساب کرد. این روابط و حمایت ها فعلاً مقطعی هستند باید روابط دراز مدت آن را در نظر داشته باشیم. (جنگ و تجاوز، ص ۱۱۱)

در اسناد و همین طور در رفتار سازمانی مرکزیت مجاهدین خلق، نه تنها نوعی رودربایستی با مردم و رقبای چپ، بلکه نوعی دوگانگی آشکار در برابر رژیم عراق نیز مشاهده می شد؛ به نحوی که بالاخره هواداران احساساتی سازمان از لابه لای موضع گیری چند پهلوی مرکزیت مجاهدین خلق به هیچ وجه قادر نبودند تکلیف شان را در برابر متجاوز که به ناموس و خاک این مملکت کوچک ترین رحمی ننموده است، درک کنند و این همان هدفی بود که سازمان دنبال می کرد. مهم این بود که سازمان بدین شکل فرصت بهتر و بیش تری برای دگرپرسی های پی در پی فراهم می کرد.

به همین دلیل در اطلاعیه سازمان که در تاریخ ۵۹۷۷/۲۳ منتشر شد مبرم ترین وظیفه سازمانی، جنگ با عراق و رژیم متجاوز یعنی برشمرده شد.

"هنوز هم شهرها و مناطق اشغال شده در دست اشغال گران یعنی است. صدها هزار تن از هم میهنان جنگ زده، خانه و کاشانه خود را از دست داده آواره و سرگردان هستند... در چنین

اوج دامن زدن به این تضادهای سیاسی اجتماعی و تولید بحران در ۱۴ اسفند ۵۹ مشترکاً توسط سازمان مجاهدین خلق و لیبرال‌ها و سپس تظاهرات مسلحانه سازمان در ۳۰ خرداد ۶۰ بود. در واقع این تظاهرات ورود سازمان به فاز مسلحانه را رقم زد و به تصور مرکزیت سازمان، با توجه به شکست‌های ایران و بی‌لیاقتی بنی‌صدر در بازپس‌گیری مناطق اشغالی و طولانی شدن جنگ، مناسب‌ترین شرایط برای شعله‌ور کردن یک جنگ داخلی تمام‌عیار به وجود آمده بود.

انبوهی از هواداران و میلیشیاهای سازمان در شهرها و در میان مردم و جامعه ملت‌هز از تجاوز عراق توأم بود، تا بلکه علاوه بر محاصره اقتصادی و فشارهای بین‌المللی، این فشارها نیز سقوط رژیم را سرعت بخشد.

اوج دامن زدن به این تضادهای سیاسی اجتماعی و تولید بحران در ۱۴ اسفند ۵۹ مشترکاً توسط سازمان مجاهدین خلق و لیبرال‌ها و سپس تظاهرات مسلحانه سازمان در ۳۰ خرداد ۶۰ بود. در واقع این تظاهرات ورود سازمان به فاز مسلحانه را رقم زد و به تصور مرکزیت سازمان، با توجه به شکست‌های ایران و بی‌لیاقتی بنی‌صدر در بازپس‌گیری مناطق اشغالی و طولانی شدن جنگ، مناسب‌ترین شرایط برای شعله‌ور کردن یک جنگ داخلی تمام‌عیار به وجود آمده بود.

این استراتژی مسعود رجوی در لابه‌لای مصاحبه‌ای که وی در این شرایط و آستانه ورود به این فضا با نشریه مجاهد شماره ۱۱۴ انجام داد، مستتر است. رجوی در این مصاحبه مصمم است به انتقادهای گروهک مارکسیستی پیکار نسبت به موضع‌گیری مجاهدین خلق درباره جنگ پاسخ دهد، ولی رجوی به طرز منفعلانه نقطه نظرانی را علنی می‌کند که قبلاً به واسطه شرایط حاکم در مملکت، مطرح کردن آن میسر نبوده

شرایطی مبرم‌ترین وظیفه و حق مردم و کلیه نیروهای مردمی ما، جنگ مقاومت به خاطر دفاع از استقلال میهن و دفع تجاوز و اشغال نظامی میهن، توسط دشمن خارجی است. (مجاهد، ش ۹۹، ص ۵)

ولی با این وجود، تحلیل درون‌گروهی سازمان، ارتجاعی و ناعادلانه خواندن جنگ بود که تداوم آن باعث سقوط رژیم ایران خواهد شد و عراق به دلیل داشتن قدرت سازمان‌دهی سرپا خواهد ماند و پیروز خواهد شد. لذا مسئله اصلی برای ورود به عرصه مقاومت یا پرهیز از آن، فقط و فقط منافع سازمانی است و بس که رفته رفته با منافع دشمن گره می‌خورد.

... بر خورد چپ‌روانه با مسئله ورود به جنگ این است که با تمام نیرو و همین جوری در جنگ شرکت کنیم (که البته چون ما تحلیل مشخص از شرایط مشخص داریم، این مسأله غیرممکن است). برخورد راست‌روانه با مسأله این است که اصلاً در هیچ شرایطی شرکت نکنیم. اما برخورد اصولی این است که وقتی مردم رفتند ما هم می‌رویم، ولی نقش پیش‌تاز را نخواهیم داشت و فقط در کنار مردم خواهیم جنگید، در این صورت منتظر اجازه مقامات هم نخواهیم شد ولی یک‌سر دیگر طیف ورود ما این است که مقامات! به ما اجازه دهند، که در این صورت اگر مردم هم با تمام قوا شرکت نکنند ما شرکت می‌کنیم، چون به دنبال خودش برای ما مشروعیت کسب خواهد کرد. در غیر این صورت فقط نیروهایی که در منطقه داریم در کنار سایرین وارد خواهند شد. (جنگ و تجاوز، ص ۱۱۳)

پس از اطلاعیه دادستانی انقلاب اسلامی آبادان درباره اخراج مجاهدین و محاصره خانه رزمندگان مجاهد توسط ارتش که مدارک و اطلاعات وسیعی راجع به استراتژی نیروهای مسلح و تعداد ضد‌هوایی‌ها و عکس‌های بسیاری از جبهه‌ها در آن کشف گردید، مشخص شد که حضور هواداران و اعضای سازمان در بین صفوف رزمندگان اسلام نه تنها به منظور کسب مشروعیت مردمی بلکه برای جاسوسی و جمع‌آوری اطلاعات نظامی به نفع دشمن بوده است. این فعالیت‌های جاسوسی با تفرقه‌افکنی و توطئه‌چینی

است. در زیر قضاوت و تحلیل عملکرد سازمان را از سوی گروهی ملاحظه می‌کنید که خود ریشه در مجاهدین خلق داشته و به لحاظ رفتاری و شیوه کار سیاسی و تشکیلاتی از یک جنس و هم‌سنخ بوده‌اند. گروهی که راه‌تقی شهرام و بهرام آرام را ادامه دادند و بخش مارکسیستی سازمان را در جریان انقلاب اسلامی، در قالب «گروه پیکار» حیات مجدد بخشیدند. گروه پیکار مواضع سازمان را در مورد جنگ به شرح زیر به نقد می‌کشد:

«مجاهدین به سیاق سابق‌شان از برخورد صریح با مسئله اجتناب کرده و هنگامی که با مسأله اصلی جنگ روبه‌رو می‌شوند، یعنی اینکه آیا این جنگ به سود خلق‌های ایران و عراق تمام می‌شود یا نه، پس از مقدمه‌چینی‌هایی که به درستی این مفهوم را می‌رساند که این جنگ به سود خلق‌های دو کشور نیست، ناگهان پاسخی متضاد با آن همه مقدمه‌چینی می‌دهد و می‌گوید: «دفاع عادلانه در برابر تجاوز سلطه‌طلبانه از موضع انقلابی کاملاً قابل قبول و تأیید کردنی است.»

درج موضع و نقد پیکار به این دلیل صورت گرفت تا پاسخ‌های رجوی را قابل درک و خواندنی نماید. در جوابیه سازمان آنچه بیش از هر چیز جلب نظر می‌کند تأکید بر صفات ذاتی نفاق، عدم صداقت و سیاسی‌کاری سازمان است. رجوی می‌گوید:

... «انقلابیون هرگز موظف نیستند که بدون توجه به محاسبات انقلابی هر آنچه در دل دارند در طبق افشاء بریزند... پیکار مجموعه شرایط عینی توده را در آن ایام در نظر نمی‌گیرد... چه می‌داند پیکار که اگر در همان بیانیه مربوط به جنگ، عین کلمات مورد نظر پیکار را به کار می‌بردیم چه حربه ذی‌قیمتی برای هر چه متوهم تر نمودن توده‌ها به دست داده بودیم... تنها عبارت پردازی انقلابی که کافی نیست، مهم‌تر این است که توده‌ها جانب شمارا رها نکنند... احساسات توده‌های مردم در آن هنگام احتیاجی به شرح ندارد و همه می‌دانند که کم‌ترین شبهه ایجاد اخلال در جنگ و یا حتی بیان سایر دردها و مشکل‌ها در قبال آن، از آنجا که احساسات سراسری را جریحه‌دار

می‌نمود بهترین بهانه را به دست مرتجعین می‌داد تا تحت‌الشعاع جنگ، افکار عمومی را نسبت به انقلابیون مغشوش نموده و به آنها ضربه بزنند...» (همان، ص ۱۳۰)

رجوی چون بر تفهیم واقعات هر چه بیشتر گرو و هک هم‌کیش و متحد سابق خود اصرار داشت و برای توجیه آنها اهمیت فراوانی قائل بود، دیگر کاملاً بی‌پرده سخن می‌گوید و در ادامه تصریح می‌کند: گرچه بایستی این جنگ (ایران و عراق) به جنگ داخلی تبدیل شود ولی این امر، شرایط مساعدتر و تمهیدات سیاسی بیش‌تری را می‌طلبد.

... اکثریت توده‌ها هنوز نمی‌خواهند، تکرار می‌کنم هنوز نمی‌خواهند... ما ترجیح می‌دهیم وقتی به جنگ داخلی تن دهیم که برای خلقمان و برای انقلابمان کم‌ترین ریسک را داشته باشد... در مرحله‌ای که شکل مسلط مبارزات عادلانه و انقلابی، مبتنی بر افشاگری است همین مقدار کافی است و اصولاً شاید بیشتر از آنچه ما کرده‌ایم میسر نبوده باشد و چپ‌روی محسوب شود... چرا که میان این مرحله (مرحله تخریب رژیم از طریق افشاگری و مبارزات سیاسی - تمهیدات سیاسی) و مرحله بعد (جنگ داخلی) یک برزخ سیاسی افشاگرانه و بسیج‌کننده وجود دارد... ما قویاً نیازمند آن هستیم که بخش اعظم توده‌ها به بی‌تقصیری ما در برپایی چنین جنگی بی‌برده باشند... (چرا که) مسئله در یک کلام این است مجاهدین به خلاف پیکار، بیش از صلح تحت حاکمیت بورژوازی، از انهدام و ذبح شرعی انقلاب و نیروهای انقلابی نفرت دارند و درست به همین دلیل از جنگ زودرس داخلی مورد نظر پیکار - که طبعاً اگر اوضاع به همین منوال ادامه یابد چیز اجتناب‌ناپذیری است - استقبال نمی‌کنیم...» (همان، ص ۱۳۱)

به جرأت می‌توان گفت مجاهدین خلق حداقل بعد از واقعه ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که مجبور به علنی کردن مواضع قهرآمیز خود در برابر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی ایران گردیدند و پس از آنکه تحت عنوان عملیات ویژه، انفجارهایی را در نقاط حساس صورت دادند و تعداد زیادی از مسئولان* بلند پایه جمهوری اسلامی ایران را به شهادت رساندند، رسماً همکاری‌های

* مواضع و رفتار سازمان در برابر امام و مردم و حوادثی مانند حمله عراق به ایران و همکاری با صدام و آمریکا و اسرائیل دوگانگی و نفاق سازمان را آشکار کرد. به همین دلیل لفظ منافق برای سازمان یک اصطلاح است و گر نه «هم‌اکنون» و «تخیانت» و «کفر» سازمان بر ملا شده است.

اطلاعاتی شان را با دشمن آغاز کردند. البته بر خلاف پیش بینی مرکزیت سازمان، نظام جمهوری اسلامی همچنان پابرجا ماند و روز به روز هسته های تروریستی سازمان به کمک توده های مردم، در معرض شناسایی و سرکوب قرار گرفتند. به نظر می رسد درست در همین نقطه، یعنی شکست بنی صدر و رجوی برای برپایی یک قیام عمومی، دگر دیسی سازمان به شعبه فارسی زبان حزب بعث، کامل تر شد. بنی صدر و رجوی پس از فرار به پاریس به تضادهای قابل پیش بینی در جریان همکاری های فی مابین رسیدند که از جمله یکی از موضوعات مورد اختلاف، همین مسئله بود و حيله های سازمان نه در داخل و نه در خارج، جز شکست و فضاخت های پی در پی برای رجوی و همکارانش ثمری نداشت. مزدوری علنی برای دشمن تجاوزگر بعثی به مثابه فرار به جلوی مرکزیت سازمان، هم زمان با ملاقات رجوی با طارق عزیز در سال ۶۱ به سرانجام رسید. به تعبیر یکی از سلطنت طلبان وابسته (علی رضا نوری زاده)، این وصلت علنی سیاسی ای بود بین رجوی و عراق که خطبه آن را طارق عزیز خواند. در این زمان اعضا و هواداران سازمان، امنیتی در داخل ایران نداشتند و هم زمان با دستگیری های گسترده آنها، رزمندگان اسلام در خطوط مقدم جبهه ها پی در پی موفقیت های چشم گیری کسب می کردند. از این رو بخش وسیعی از انرژی سازمان به منظور کسب اطلاعات نظامی و جلوگیری از روند پیروزی هایی مشابه عملیات فتح المبین و بیت المقدس به نفوذ در یگان ها و واحدهای نظامی مصروف گردید. در عملیات بزرگ والفجر مقدماتی اولین همکاری بارز اطلاعاتی مجاهدین خلق با ارتش بعث به منصف ظهور رسید. در این عملیات، یکی از عوامل نفوذی مجاهدین خلق ۲۴ ساعت قبل از آغاز تهاجم رزمندگان اسلام، اطلاعات و کالک حمله را به دشمن بعثی داد و این چنین، یکی از خیانت بارترین اعمال جنایت کارانه در کارنامه فعالیت سازمان به ثبت رسید.

رجوی و صدام دو اسکیزوفرن سیاسی

در واقع مقارن با دگر دیسی کامل سازمان مجاهدین خلق به شعبه فارسی زبان حزب بعث، دو اسکیزوفرن سیاسی

(Polical Schizophrenia) در نقطه ای از زمان با هم سو شدند و در اتحاد با یکدیگر سعی در تحقق توهمات، خیال بافی ها، پندارهای هذیانی و واهی خود نمودند. از یک سو صدام به خیال فتح و تصرف چند روزه به استان های مرزی ایران حمله ور شد و با چشم بستن بر واقعیت های تاریخی و عینی گذشته مربوط به ایران و عراق و منطقه و برای جبران عقده حقارت تاریخی خود، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را لغو کرد و این سند مهم تاریخی را در برابر چشم همگان و دوربین های تلویزیونی پاره پاره کرد و کوشید تا خاطره این تسلیم را با پیروزی قاطع و سریع خود بر ایران جبران می کند. (ریشه های تهاجم، ص ۳۲)

صدام به عنوان یک اسکیزوفرن سیاسی، نه تنها کاملاً ارتباط خود را با واقعیت از دست داده بود بلکه دچار بیماری خودبزرگ بینی و خود رهبینی نیز شده بود که روان شناسان به این نوع توهم Grandmal می گویند. بیماران Grandmal حتی ممکن است در چارچوب عقایدی که با واقعیت ها ارتباطی ندارند، خود را خدا محسوب کنند و «من خدا هستم» یا «من ناپلئون هستم» را بر زبان جاری سازند.

صدام خود را مسئول اجرای پان عربیسم می دانست و اندکی پس از شروع جنگ، خود را سخن گوی ملت عرب خواند و اعلام کرد که از جمله اهدافش برگرداندن مالکیت جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک به اعراب است... از سوی دیگر با طرح شعارهایی نظیر قادسیه و معرفی خود به عنوان سردار قادسیه می خواست به کشورهای منطقه بفهماند که آنها برای بقای خود در برابر تهدیدهای جمهوری اسلامی ایران مدیون قدرت او هستند و او است که حرف اول را در مسائل منطقه ای و به ویژه امور عرب می زند. (صص ۱۲-۳)

صدام در آرزوی کسب مقام رهبری در منطقه و اعراب هیچ گاه نیت خود را پنهان نکرد و همان طور که روزنامه تایمز لندن در ۱۹۸۰ میلادی از دیدار برژینسکی با صدام حسین پرده برداشت، امریکایی ها از این بیمار اسکیزوفرنی نهایت بهره برداری را علیه جمهوری اسلامی ایران به عمل آوردند:

مجله ایت وایز در ۱۱ اکتبر ۱۹۸۰ میلادی (۱۹ مهر ۱۳۵۹)

چنین نوشت:

برژینسکی پس از سفر محرمانه خود به بغداد در اوایل ماه مه سال جاری در یک مصاحبه تلویزیونی گفت: ما تضاد قابل ملاحظه‌ای بین ایالات متحده و عراق نمی‌بینیم. ما معتقدیم که عراق که تصمیم به استقلال دارد و در آرزوی امنیت خلیج عربی است و تصور نمی‌کنیم که روابط آمریکا و عراق سست گردد. (همان، ص ۳۳)

بیماران اسکیزوفرن نشانه‌های مختلفی دارند. اما همه آنان واقعیت عینی را بدون توجه به شواهد حسی خود انکار می‌کنند. توهمات یا ادراک‌های غلط را به جای واقعیت می‌گذارند. این

توهمات بیان‌گر هذیان یا باورهای غلط هستند. اصولاً نشانه‌های اسکیزوفرن از نظر عاطفی از محیط خود جداست. اهمیت نمی‌دهد که با افراد پیرامون خود ارتباط برقرار می‌کند یا نه. اگر سخن بگوید به خاطر بیان خیال‌بافی‌های خودش است. (روانشناسی آبراهام، ص ۲۹۸)

اسکیزوفرنی را به معنای عقل جدا شده پذیرفته‌اند و این

نام را روان‌پزشک آلمانی به نام یوگن بلولر به آن داده است. بلولر جدا شدن از واقعیت را که عموماً در این بیماری دیده می‌شود، مورد تأکید قرار داد. وقتی که او کلمه اسکیزوفرن را ابداع کرد ناپایداری موجود بین رفتار و عواطف بسیار اسکیزوفرن را توصیف می‌کرد. برای مثال بیمار ممکن است ادعا کند که ناپلئون است اما اهمیت نمی‌دهد که در سلف سرویس بیمارستان پیش خدمتی بکند. او دیگر به وسیله هدف‌ها و واقعیت‌های موجود برانگیخته نمی‌شود بلکه با هوا و هوس‌ها و خیال‌بافی‌های متغیر برانگیخته می‌شود. (همان)

همه این نشانه‌ها در رفتارهای سیاسی مسعود رجوی نیز به

وضوح دیده می‌شود. رجوی و صدام از این بابت نیز مشابهت‌های فراوانی با هم داشتند. همان‌گونه که در مورد صدام بسیار خلاصه و گذرا عبور کردیم در اینجا بدون بررسی وسیع تاریخی، فقط به پاره‌ای از علائم این بیماری در مسعود رجوی که در کتاب "برای قضاوت تاریخ" آمده است اشاره می‌شود.

در یکی از ملاقات‌های رجوی با مسئول سازمان امنیت عراق، قبل از ملاقات و آغاز رسمی جلسه، یکی از افسران ارشد و از مسئولان میز سازمان در استخبارات عراق به نکته جالبی اشاره می‌کند. ابو احمد ضمن تحسین و تمجید تملق‌آمیز از

رجوی به وی می‌گوید:

"من دو نفر را شبیه به هم از نظر هوش و کیاست می‌شناسم. یکی سید رئیس (صدام) است و دیگری سید مسعود رجوی. (برای قضاوت تاریخ، ص ۱۰۹)

ابو احمد چون باروان شناسی رجوی آشنایی داشته است این چنین غلو و اغراق می‌کند ولی قدر مسلم او چون خصایل مشترکی در رجوی و صدام یافته است زبان به این مقایسه

می‌گشاید. خودبزرگ‌بینی، خود رهبرینی، خیال‌بافی‌های متغیر، هذیان‌گویی، جدا شدن از واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی پیرامون خود، برانگیختگی فقط با هوا و هوس‌های شخصی، عدم صداقت، پیمان‌شکنی به خاطر بی‌ثباتی در رفتار، تعیین و تأمین اهداف و آرمان صرفاً در راستای منافع فردی و گروهی و باندی، جنایت‌پیشگی، تشکیلات محوری و ... ویژگی‌هایی بسیار مشابه هستند که در بین این دو نفر وجود دارد.

هنوز مقامات و افرادی در درون نظام جمهوری اسلامی هستند که معتقدند اگر مثلاً در سال ۵۸ به رجوی مسئولیتی در

در یکی از ملاقات‌های رجوی با مسئول سازمان امنیت عراق، قبل از ملاقات و آغاز رسمی جلسه، یکی از افسران ارشد و از مسئولان میز سازمان در استخبارات عراق به نکته جالبی اشاره می‌کند. ابو احمد ضمن تحسین و تمجید تملق‌آمیز از رجوی به وی می‌گوید:

"من دو نفر را شبیه به هم از نظر هوش و کیاست می‌شناسم. یکی سید رئیس (صدام) است و دیگری سید مسعود رجوی.

حد شهردار تهران داده می‌شد، او مجبور به رودرویی با نظام نمی‌گردید و با توجه به قدرت طلبی و روحیه فرعون‌ی او، مشارکت دادن وی در امور اجرایی نظام نوپای جمهوری اسلامی او را رضامی‌کرد و انرژی‌ای که بعدها در مراحل بعدی در فعالیت‌های رادیکال سازمان تخلیه شد، همین جارها می‌گردید.

غافل از اینکه او یک بیمار اسکیزوفرن سیاسی بیش نبوده و نیست، ترورهای گسترده و دسته جمعی مقامات طراز اول جمهوری اسلامی، تشکیل شکنجه‌گاه‌های مخوف در خانه‌های تیمی و اعمال شیوه‌های بازجویی بدتر از ساواک و مוסاد علیه پاسداران تحت عنوان عملیات مهندسی، از پای درآوردن مردم بی‌گناه کوچه و بازار فقط به صرف داشتن ظاهری دینی و حزب‌اللهی طی سال‌های ۶۱ و ۶۰ و سپس ساختن شکنجه‌گاه‌های متعدد برای تأدیب اعضا و هواداران مسئله‌دار سازمان، گرا دادن به موشک‌های دوربرد صدام در تهران و سایر شهرها، سرکوب خلق کرد و شیعیان عراق در جریان انتفاضه آن کشور در سال‌های ۹۱-۹۰ میلادی، گسیل اعضای مسئله‌دار به خطوط مقدم جبهه و از پا درآوردن آنها در زیر آتش طرفین مثل زرکش، مجتبی میرمیران و ... جملگی بیان‌گر سیری ناپذیری رجوی در شهوت‌رانی قدرت زیر عنوان سانترالیسم دموکراتیک است. در اینجا بجاست با توجه به فزاینده‌ای از مذاکرات رجوی با مقامات امنیتی عراق، به انقلاب نوین ایدئولوژیک سازمان (بخوانید ازدواج مجدد به سبک رجوی) نیز اشاره شود.

نشریات مجاهد از شماره ۲۴۱ تا ۲۴۵ مشروح گزارشات مربوط به ازدواج مسعود رجوی با مریم قجر عضدانلو -همسر سابق مهدی ابریشمی- را درج کرده است. آنچه در این گزارشات به «شب قدر، نباء عظیم، ایثار و از خود گذشتگی پیامبرگونه، بزرگ‌ترین و خطیرترین و مهم‌ترین ابتلای کل دوران، اوج کیفی جدیدی بر فراز تمامی حماسه‌های تاریخ مجاهدین و ... تعبیر شده است، چیزی نیست جز دستور تشکیلاتی رجوی به دوست سازمانی اش مهدی ابریشمی

مبنی بر طلاق دادن همسرش و ازدواج رجوی با او که هنوز عده‌اش بعد از جدایی از شوهرش (ابریشمچی) سپری نشده بود.

رذالت و هوس‌آلود بودن این رفتار رجوی تا حدی بود که حتی دوستان بعثی وی، جابه‌جا در لابه‌لای مذاکرات صمیمی‌شان، طعنه و کنایه می‌زدند و به زبان شوخی، بهت و حیرتشان را از این شیوه هوس‌رانی رجوی ابراز می‌نمودند.

مثلاً صفحه‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ کتاب برای قضاوت تاریخ، صابر الدوری رئیس سازمان امنیتی عراق در پاسخ به این مباهات رجوی که من نمی‌دانم آدم (منظور هواداران سازمان) در این پادگان‌ها چگونه عاشق تانک می‌شود؟ می‌گوید: چون چیزی نیست که عاشق آن شوند، عاشق تانک می‌شوند. برادر رجوی می‌خواهد بگوید که عاشق تانک هستند؛ مانند عرب و عجم که عاشق زن می‌شوند، البته ما عرب و عجم در تمام عمرمان عاشق یک زن می‌شویم. (همان، ص ۱۰۳)

شایان ذکر است که رجوی در این ملاقات، قبلاً گفته بود: در شرایط عراق، خانواده وجود ندارد تنها چیزی که معنی دارد و از من می‌پرسند دو چیز است که من از آن فرار می‌کنم: ۱- می‌گویند بین ما بمباران را تحمل کردیم، یکتی را تحمل کردیم، آتش‌بس را تحمل کردیم و پنج سال است که در بیابان هستیم، بچه‌های ما را هم که گرفتی و فرستادی خارج، خانواده و زن هم که نداریم پس به ما بگو کی از اینجا می‌رویم؟ ۲- یا بگو که وقتی رفتی سیدالرئیس (صدام) را ملاقات کردی آیا تانک گرفتی یا خیر؟ (همان)

البته بررسی این که سایر گروه‌های اپوزیسیون و ضدانقلاب خارج از کشور چه مواضع و عکس‌العمل‌هایی در قبال انقلاب نوین ایدئولوژیک مسعود رجوی داشتند، در این سطور نمی‌گنجد ولی به طور خلاصه باید گفت: قریب به اتفاق گروه‌ها، سازمان‌ها، احزاب و جمعیت‌ها از این بابت تفر شدید نسبت به سازمان و شخص رجوی پیدا کردند و با اینکه سالیان درازی از آن انقلاب نوین ایدئولوژیک گذشته است هنوز گاه به گاه آن را به چالش می‌کشند و این ننگ تاریخی را یادآوری

می‌کنند.

در این کتاب واژه "ضد تحقیر" مترادف دیگری برای واژه خودبزرگ بینی است که رجوی آن را از زبان دوستان بعضی اش شایسته خود می‌داند و مصداق این علامت اسکیزوفرنی سیاسی را برای خود زیبا بر می‌شمرد:

رجوی خطاب به حبوش: شما هنگام خداحافظی روز گذشته جمله‌ای به من گفتید که برای من بسیار زیبا بود. اگر درست شنیده باشم به من گفتید شما ضد تحقیر هستید. در زمان خداحافظی این جمله را به من گفتید و درست آن چیزی بود که من می‌خواستم. به خاطر این جمله، احساس کردم که در این یک ساعت خیلی شما را شناختم. (همان، ص ۱۱۸)

همه این تعریف و تمجیدها فقط به این دلیل صورت می‌گرفت که آنها به روان‌شناسی کیش شخصیت رجوی به خوبی آگاهی یافته و رگ خواب او را به درستی شناخته بودند. صدام نیز در یکی از ملاقات‌هایش با رجوی نشان می‌دهد به ویژگی خودشیفتگی رجوی آگاه است و از آن، برای عملیات‌های خراب‌کارانه علیه مردم و جامعه ایران بهترین بهره‌برداری را خواهد کرد.

رجوی خطاب به حبوش: بعد از آتش‌بس خودتان هم بودید آقای رئیس‌جمهور به من گفت: راجع به آینده سازمان نگران نباش، شما را مثل یکی از اعضای فرماندهی حزب بعث در جریان می‌گذاریم. این عین جمله ایشان است. خوب شما هم ما را مثل یکی از اعضای "قیاده قطریه" (فرماندهی حزب بعث) در جریان اوضاع ایران قرار بدهید. (همان، ص ۷۰)

این گزاره گویی هادر مورد رجوی کافی بود که او و سازمان مجاهدین خلق، متعصبانه تر و پیگیرتر به دنبال انجام هر چه بیشتر مزدوری، تحرکات و مأموریت‌های خطرتر پیشاپیش حزب بعث باشند تا جایی که مسئولین اطلاعاتی عراق مجبور به دخالت می‌شدند و مانع تدروی‌های رجوی و هم‌دستانش در توطئه چینی علیه جمهوری اسلامی ایران می‌گردیدند.

رجوی: همیشه می‌گویم صلح حق شماست و ما نمی‌خواهیم در این رابطه برای شما مشکلی ایجاد کنیم. وقتی

استاد طارق عزیز به من گفت که رادیوی شما نمی‌گذارد روابط ما با رژیم ایران شکل بگیرد ما در فاصله ۲۴ ساعت کلیه رادیوهای خودمان حتی ایستگاه‌ها و فرستنده‌های کوچک را نیز قطع کردیم. (همان)

سازمان، دیگر نه در متن، نه در حاشیه

مذاکرات میان رجوی با مسئولین سازمان امنیت عراق نشان می‌دهد که رجوی با تن دادن به انواع درپوزگی و روسپی‌گری سیاسی، تلاش وافر می‌کند تا خود را در متن حوادث و فعالیت‌های اپوزیسیون علیه جمهوری اسلامی نگه دارد، ولی روند تحولات به نحوی رقم می‌خورد که رفته رفته او و هم‌دستانش را به حاشیه می‌راند و سازمان به دشواری می‌تواند حتی خود را در حاشیه اوضاع نگه دارد. البته جای این بحث اینجا نیست که روشن شود به ویژه این تدابیر و رهبری‌های داهیانه امام خمینی (ره) بود که نفاق را در هر چهره‌ای در برابر انقلاب اسلامی، رسواتر و رسواتر گردانید.

در کتاب برای قضاوت تاریخ پنج سند مهم به چاپ رسیده است که شامل یک سند آن مربوط به مذاکرات رجوی پس از انتفاضه ۱۹۹۱ عراق با سپهد صابر الدوری رئیس وقت سازمان مخابرات عراق و چهار سند دیگر مربوط به مذاکرات رجوی با رئیس بعدی آن سازمان، سپهد طاهر جلیل حبوش طی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ می‌باشد.

«سند اول»

در سند اول؛ توجه به شرایط خاص عراق پس از شکست حمله به کویت و رودرویی با انتفاضه مردمی، رجوی سعی می‌کند با ترندهای خاص خود و صرفاً به منظور جلب کمک و پشتیبانی‌های بیشتر از عراق، صابر الدوری را نسبت به اینکه ایران مقید به مقررات صلح و آتش‌بس نبوده و نیست متقاعد کند و اینکه اگر عراقی‌ها صلح را پذیرفته اند سخت در اشتباهند، زیرا ایران و وابستگان به انگلیس!! همچنان در حال توطئه علیه عراق هستند! چون اصولاً از نظر رجوی بهترین حالت، ابتدا وجود رابطه نزاع، جنگ و درگیری بین ایران و عراق می‌باشد و سپس وضعیت نه جنگ و نه صلح، در حالی که درست عکس القائاتی

که رجوی می کند، جمهوری اسلامی ایران با توجه به مشکلات و مسائل عدیده ای که با آنها روبه رو بود به هیچ وجه قصد زیر پا گذاشتن مقررات آتش بس را نداشت و حتی به دلیل شروع دوره سازندگی هیچ تمایلی هم به ادامه شرایط نه جنگ، نه صلح نداشته است.

صابر اللوری: برادر مسعود گفت که من با کلمات محبت آمیز خودم او را خجل مند کردم؛ ولی حقیقت امر این است که آنچه من بیان کردم، مکنونات قلبی خودم و مکنونات قلبی فرماندهی حزب بعث نسبت به موضع حقیقی برادر مسعود و سازمان ارتش آزادی بخش [بود]. درست است که ما در این شرایط با خطر مشترک روبه رو هستیم و درست است که شرایط شما و ما اصول ما باعث شد تا در کنار هم و در یک سنگر باشیم و طبق یک ضرب المثل عربی که می گوید: «برادران در سختی ها و گرفتاری ها برادری خودشان را ثابت می کنند» در حقیقت برادری خودتان را برای ما ثابت کردید و با رزمندگان خودتان از خاک عراق محافظت کردید. این در شرایطی است که وضعیت ارتش ما و توطئه ها و یورش های آمریکا و نیروهای ناتو به کشور ما را می دانید. ما ایلم برادر مسعود بدانند که ما و شما نقش بسزایی در سرکوب آشوب های اخیر داخلی داشتیم و در کنار یکدیگر علیه آشوب گران جنگیدیم و آشوب را الحمدالله با شکست روبه رو ساختیم و سرکوب نمودیم. ... این آشوب، نقشه بعدی دشمنان پس از حمله به عراق بوده است. طرح این گونه بود: در هنگامی که ارتش عراق مشغول جنگ در داخل کویت بود و مشخصاً روز چهارم جنگ، رژیم ایران اقدام به تحریک عده ای از مردم و عوامل خود می نماید که قصد داشتند مراکز دولتی را در بغداد و استان ها تحت کنترل خود در آورند. شما می دانید که کلیه راه های مواصلاتی مانند پل ها و جاده های میان بغداد و جنوب عراق قطع شده بود و در این شرایط، نیروهای نظامی لازم جهت حفاظت از مراکز دولتی در اختیار نداشتیم. رژیم ایران از این خلأ استفاده کرد و دست به این غائله زد و این آشوب، بخش دوم نقشه تهاجم علیه عراق بوده است. رجوی: ببخشید! شما فرمودید که روز چهارم جنگ این

آشوب شروع شد؛ آیا منظورتان روز چهارم پس از جنگ است؟ صابر: منظور روز چهارم تهاجم زمینی است. این توطئه با تصمیم فرماندهی انقلاب خفه شد. ما بلافاصله از کویت عقب نشینی کردیم و یگان های نظامی را از مناطق جنوب به بغداد و مناطق شمالی و میانه کشور اعزام کردیم و به ویژه در روزهای نخست این آشوب ها، تحرک سریع نیروها و یگان ها از جنوب به طرف مناطق آشوب زده و شهرهایی که آشوب گران در آن دست به آشوب زدند، ما را قادر ساخت تا شهرهای جنوب را از این عناصر پاک سازی نماییم و این امر به ما در سایر شهرها نیز کمک کرد. البته عدم توانایی غوغا سالاران در تحقق اهداف خود در بغداد، به ما در خفه کردن و شکست دادن این توطئه کمک کرد. به نظر ما مرحله سوم، نقش نیروهای مشترک [متحد] در منطقه شمال عراق [بود]؛ اینها آن طور که ادعا می کنند به خاطر هدف انسان دوستانه نیامدند؛ برای حمایت از کردها نیامدند؛ بلکه به منطقه آمدند تا یک منطقه امن طبق گفته خودشان و یک حالت عدم ثبات در آنجا حاکم باشد و از عدم تسلط دولت بر آن سوء استفاده نمایند. اینها امیدوارند که همین حالت عدم ثبات به سایر مناطق عراق نیز سرایت کند. ما توانستیم این طرح را شکست دهیم. با آنها [نیروهای متحد] توافق کردیم که از آنجا خارج می شویم؛ و برای آنها با روشن ترین عبارات [گفتیم که] حضورشان در شمال عراق مساوی با فاجعه ها و بلاهای فراوان خواهد بود و نباید بر اساس مشاهدات خود قضاوت کنند. دل شان نباید به شهروندانی که اصلاً شهروند عراقی نیستند گرم باشد. با وجود این افراد که دنبال تحقق منافع خود هستند، منطقه را به حالت عدم ثبات قرار خواهند داد. به آنها [متحدین] گفتیم که ما نمی توانیم تضمین بدهیم که شهروندان واقعی دست به عملیات انتحاری علیه ارتش شما نزنند؛ از این رو برای شما بهتر است که عراق را ترک کنید و ما را به حال خود رها سازید. اینها ظاهراً از شهر «دهوک» خارج شده اند و فکر می کنم به زودی زود کل خاک عراق را ترک خواهند کرد.

رجوی: راجع به مرحله دوم نقشه و توطئه دشمن که روز چهارم جنگ شروع شد، توضیح بیش تری می خواهم.

رجوی: می گویند (بریده‌ها می گویند) این مجاهدین دیگر برای ایران نمی جنگند، برای عراق می جنگند نمی گوید که من ترسیدم و خراب کردم. سعی می کند خودش را توجیه کند و راهش قربانی کردن ماست و الا همه می دانند آنها (بریده‌ها) خیابان های پاریس را بر بیابان های عراق ترجیح می دهند.

صابر: بنده عرض کردم که دشمن طی یک توطئه ای، در سه مرحله به عراق تهاجم کرد: مرحله اول آن جنگی بود که در داخل خاک کویت در جریان بود؛ مرحله دوم این بود که در روز چهارم جنگ زمینی، عناصر غوغاساز در بغداد و استان ها دست به آشوب می زنند. از اول بمباران ها، افرادی توسط ایران به این شهرها اعزام می شدند.

رجوی: توسط ایران بود یا امریکایی ها؟

صابر: طبق اطلاعات ما، امریکا از حضور آنها مطلع بود ولی مطمئن نیستیم. اطلاعات امریکا در این مورد دقیق نبود؛ اینها فکر می کردند که گروه مستقلی هستند. درست است که از طرف رژیم [ایران] حمایت و سازمان دهی شدند ولی نمایندگی از طرف رژیم ندارند و این بدان معناست که توافقی میان اینها [آشوب گران] و جناح دیگر رژیم [ایران] (نه جناح حکیم) وجود دارد. این جریان با انگلیسی ها نیز هماهنگ بودند؛ البته آنها هم غافل گیر شدند که گردانندگان آنها چه کسانی هستند، به ویژه وقتی که دست از حمایت و پشتیبانی از آنها برداشتند.

رجوی: این مسئله نشانه اوضاع بغرنجی است. اطلاعاتم را از کارهایی که این روزها رژیم [ایران] انجام می دهد، تکمیل کردید. آنچه به اوضاع داخلی ایران برمی گردد، این است که می دانم چه قدر رژیم با شما ضدیت دارد اما از وجه خارجی برایم علامت سؤال بود که چرا رژیم آن قدر مطمئن است و از کجا مطمئن است که می تواند شما [دولت عراق] را سرنگون کند. اظهارات رفسنجانی را حتماً شنیده اید ایشان می گوید که تا ته خط می خواهد برود. (همان، صص ۹-۵۷)

در انتهای این قسمت از گفت و گو ملاحظه می شود که صابر الدوری بر خلاف ادعای اولیه خود، دخالت و دست داشتن مجلس اعلا یار رژیم ایران در جریانات داخلی عراق را رد می کند و همان گونه که بود به طور ضمنی، انتفاضه عراق را یک قیام و شورش خودجوش و مردمی برمی شمرد؛ ولی این رجوی است که با ژستی اطلاعاتی سعی در رد این باور صحیح دارد.

نکته قابل ذکر اینکه برخی از هواداران و اعضای سازمان این اندازه ورود در مسائل داخلی عراق را برتافتند و تا این اندازه حاضر نشدند به عنوان گروه ضربت و در کنار گارد ریاست جمهوری عراق در خدمت رژیم سفاک و دیکتاتور صدام قرار گیرند و در سرکوب قیام مردم عراق نقش فعال ایفا کنند. رجوی در گزارش به صابر الدوری ضمن اشاره به این پدیده، با سرکوفت زدن به آنها و بریده خواندن این جماعت می گوید که آنها راهی جز زندانی کردن دیگر آنها نمی شناسد:

رجوی: می گویند (بریده‌ها می گویند) این مجاهدین دیگر برای ایران نمی جنگند، برای عراق می جنگند نمی گوید که من ترسیدم و خراب کردم. سعی می کند خودش را توجیه کند و راهش قربانی کردن ماست و الا همه می دانند آنها (بریده‌ها) خیابان های پاریس را بر بیابان های عراق ترجیح می دهند. (همان، صص ۶۵)

البته صحیح و طبیعی است که بعد از هشت سال خیانت و همکاری با استخبارات عراق، علیه رزمندگان اسلام، خیل وسیعی از هواداران و اعضای ارتش آزادی بخش از پیروی رجوی شانه خالی کنند و ننگی بر ننگ های جاسوسی و خراب کاری های شان اضافه نکنند.

صابر الدوری ضمن تصدیق و تأیید ترمدهای داخل سازمان، رجوی را دل داری می دهد که انتظار عراق هم همین است که تلاش و پایداری سازمان را در خدمت به ارتش عراق بیش و بیش تر از قبل ببینیم:

صابر الدوری: من کاملاً با برادر مسعود موافق هستم و قبول دارم تلاشی که بایستی سازمان و ارتش آزادی بخش و شورای ملی مقاومت انجام بدهند خیلی زیاد است. یعنی بار آن خیلی

سنگین است. منظورم از این تلاش، تلاشی است که بایستی مبارزین و رزمندگان قانع شوند که این مبارزه بر حق است و راهی که می‌روند و مأموریتی که انجام می‌دهند، درست است. چنانچه سازمان نتواند اینها را به این سطح از قناعت برساند نمی‌تواند اهداف خود را تحقق ببخشد و کسانی که قانع نمی‌شوند چیز زیبایی در عراق پیدا نمی‌کنند... البته ما می‌دانیم که این تأثیر یک تأثیر، موقتی و گذراست و این اعتقاد را داشته‌ایم که برادر مسعود و رهبری سازمان توان مندند و بر مسئله فائق می‌آیند و رزمندگان را توجیه و متقاعد می‌سازند ولی این مسئله برای ما حکم مرگ و زندگی را داشته است، به خصوص در این موقع و در این منطقه خطرناک و حساس (دیاله عراق) که هیچ نیروی نظامی هم نداشتیم. برادر مسعود با چشم خویش دید که رزمندگان ما دیگر توان جنگیدن را ندارند. (همان، ص ۶۷)

نه تنها انگیزه سربازان عراقی و برخی هواداران سازمان، بلکه انگیزه پاره‌ای دیگر از گروهک‌های ضدانقلابی مثل چریک‌های فدائی خلق در جریان سرکوب اکراد عراقی ته می‌کشید چون قرار بود اینها در کنار سازمان برای آزادسازی مناطقی از ایران و... بجنگند و قابل تصور نبود با توطئه چینی رجوی به عنوان بازوهای عملیاتی و چریکی در خدمت حزب بعث عراق در بیابند.

رجوی در قسمتی از مذاکرات به این مسئله و تلاش‌هایش برای متقاعد کردن این گروهک‌ها و طفره رفتن آنها برای سرکوب قیام اکراد عراقی اشاره می‌کند:

رجوی: جالب این است که بدانید متحد داریم. سازمان چریک‌های فدایی خلق حدود ۲۰ نفر در منطقه شمالی داشتند که الان از خود این سازمان جدا شده‌اند. همین افرادی که تا دیروز متحدین ما بودند و ما هر کمکی به آنها کردیم، بیش‌ترین سم پاشی را علیه ما کرده‌اند که ما آمده‌ایم توی عراق جهت کشتن اکراد. توضیح این مسئله برای آنها که چه کسانی بودند که کردها را کشتند ۵۰ ساعت طول کشید (همان، ص ۶۶)

البته اگر صدها ساعت قسم حضرت عباس سر داده می‌شد باز هم نتیجه همان بود که شد. زیرا مشارکت سازمان در

سرکوب قیام مردم عراق بسیار روشن و اظهر من الشمس بود. تا جایی که حتی در ادامه این مذاکرات خود رئیس سازمان امنیت عراق صابر الدوری به سهم سازمان در این زمینه مباحثات می‌کند.

صابر الدوری: برادر مسعود وضعیت و شرایط ما را خوب می‌داند که ما از دوم اوت ۱۹۹۰ تاکنون درگیر جنگ مرحله‌ای شده‌ایم که بر سر هیچ کشوری تاکنون نیامده است. آن چیزی که بر سرمان آمد از حمله‌های هوایی تا آشوب‌های داخلی که شما در سرکوب و فرو نشان دادن آن سهم داشتید و... (همان، ص ۷۳)

صابر الدوری قبل از ریاست سازمان مخابرات عراق، به مدت پنج سال از مسئولان عالی استخبارات نظامی آن کشور بود و در طول دوران آن مسئولیت، روابط ممتد و مستمری با سازمان مجاهدین خلق داشت. چون عملاً سازمان بازوی عملیاتی استخبارات عراق بود، رجوی به وی فخر فروشی می‌کند که اساساً شما را به خاطر رعایت کردن و تلطیف روحیات ما به سمت جدید برگزیده‌اند.

رجوی: روزی که من شنیدم آقای رئیس جمهور شما را برای ریاست سرویس انتخاب کرده‌اند خیلی خوشحال شدم و این حسن انتخاب بود. من فکر کردم که رئیس جمهور در انتخاب شما عواطف ما را در نظر گرفت چون روابط و شناسایی و رفاقتی که در طی پنج سال گذشته با هم داشتیم خیلی به تفاهم کمک می‌کند. پنج سال سابقه داریم و همین به من فرصت می‌دهد که حرفم را هر چه صمیمانه‌تر بگویم ولو اینکه هر چه بخواهند بگویند. (همان، ص ۶۲)

لحن مذاکره رجوی با صابر الدوری و سپس حبوش بیان‌گر این است که سازمان مجاهدین خلق همه توان و انرژی‌اش را مصروف داشت تا خود را در متن حوادث و در سطوح بالای تصمیم‌گیری‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی نشان دهد و رجوی برای این هدف، خط قرمزی برای سازمان قائل نبوده و نیست؛ ولی حوادث درست بر عکس رقم خورد و روز به روز سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک گروه غیرقابل اعتماد که رفتارشان اصلاً قابلیت پیش‌بینی ندارد به حاشیه رانده می‌شود. متن

قسمتی از مذاکرات با صابر الدوری نقطه آغاز این ذلت و خواری را نشان می دهد:

رجوی در این گفت و گو در اصل برای بقای سازمان دو طرح پیشنهاد می کند که در هر دو باز هم عادت بزرگ نمایی، خود بزرگ بینی و سازمان محوری به وضوح نمایان است: اول اینکه عراق و سازمان در برابر حوادث و به خصوص جمهوری اسلامی ایران صبر پیشه کنند تا اوضاع کمی عادی شود. دوم اینکه عراقی هادر کمال بدبینی به ایران وارد درگیری های نظامی تا سقوط رژیم جمهوری اسلامی ایران گردند تا با خیالی آسوده، عراقی ها با حاکمیت جدید که همانا مجاهدین خلق هستند مذاکرات صلح به عمل آورند. نظریه دوم که مورد قبول رجوی بود را نه صابر الدوری و نه سایر مسئولین عراقی هیچ کدام نمی پذیرند چون چنین تلقی ای را از ایران نداشتند، لذا شیوه برخورد نظامی را که سازمان حیات خود را در آن می دید قبول نداشتند، بلکه بر عکس عراقی ها در عمل نشان دادند که مایل بودند ایران، پشت جبهه مستحکمی برایشان باشد.

رجوی: سه سال بعد از آتش بس ما یک چیزی از شما خواستیم: اینکه ما را از نظر نظامی آماده کنید. یا شما با آن رژیم صلح می کنید و به ما می گوید سلاح هایتان را پس بدهید و یا اینکه هم شما و هم ما به آمادگی نظامیان جهت مقابله با رژیم نیازمند خواهیم بود. من این مطلب را به طور مفصل برای آقای رئیس جمهور نوشتم و خواهش کردم شما هم حتماً این نامه را بخوانید. آنجا نوشتم که دو تا نظریه وجود دارد؛ یکی اینکه صبر کنیم تا اوضاع عراق عادی شود و بعداً با رژیم ایران تصفیه حساب بکنیم؛ و نظریه دوم که من از آن دفاع می کنم.

... به صورت دیالکتیکی می گوید که اوضاع عراق به ثبات نخواهد رسید، مگر یک پشت جبهه مستحکمی داشته باشیم و الا محاصره تشدید می شود مثلاً اگر ترکیه با شما بود؛ یعنی رژیم ترکیه متحد استراتژیک شما می شد... یا عربستان سعودی (چون می دانید که اردن چنان امکانی را ندارد) و یا سوریه؛ که اینها با شما جنگیده اند. باور کنید وقتی من از این حرف ها را می زنم واقعاً مصالح عراق را در نظر می گیرم و فقط به عنوان یک مجاهد فکر

می کنم. به خدا بعد از آتش بس برای من مثل روز روشن بود که این رژیم با شما قرارداد صلح امضا نمی کند. در آخر اوت ۱۹۸۸ من با آقای رئیس جمهور ملاقات داشتم و این حرف و اعتقاد را به آقای رئیس جمهور گفتم که باور کنید قرارداد نهایی را با ما امضا خواهید کرد... شما از من بهتر می دانید که آنها از شما چه می خواهند؛ می خواهند حزب بعث و ارتش عراق نباشد، مگر اینکه در دست آنها باشد و در رأس آن سمبل اش باشد. اگر این سمبل نباشد، این دو پایه نیست. منظورم این است که عراق نیست؛ چون این دو پایه، با آن سمبل و آن رهبری، عراق را از توطئه ها مصون داشته است. من فکر می کنم هر آدم با انصافی این را قبول دارد؛ و الان من جداً این طور فکر می کنم که در آخر داستان و انتهای خط، یا مجاهدین در تهران هستند و به عنوان متحد استراتژیک شما در مقابل همه توطئه ها [می ایستند] و یا هم ما و هم شما نخواهیم بود. این واقعاً برایم واضح است. در سراسر دنیا هم داریم تلاش می کنیم تا برای همه (به خصوص امریکایی ها) جا بیندازیم که خطر شماره یک در منطقه، بنیادگرایی و ایران است؛ مقداری هم پیش رفت کرده ایم به خصوص توی امریکا و حول و حوش وزارت خارجه امریکا و خود «بوش» و حلقات وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی امریکا. حرف ما این بوده و هست که با تأسیس حکومت اسلامی در عراق، دودش به چشم شما هم خواهد رفت. از ما سؤال کردند که خوب نظر شما چیست؟ می دانید ما با خیلی از اعضای کنگره امریکا از قدیم ارتباط داشته ایم و زمانی بود که سیاست توسعه طلبانه رژیم خمینی را توسط آنان محکوم می کردیم. از فردای حمله به کویت تا پایان آشوب های داخلی بر ما سخت گرفتند؛ حرف شان این بود که چرا شما در عراق هستید... پاسخ ما هم واضح و روشن بود که سرنوشت ما از عراق می گذرد. می خواستند از ما ولو یک کلمه، علیه شما در بیاورند. از طریق ترکیه هم به ما رساندند که چرا عراق را ترک نمی کنید و چه می خواهید اینجا؟ به برادران مادر ترکیه گفته بودند که چرا برای کارهای معمول و عادی مثل ویزا و پاسپورت مراجعه می کنید؟ ما انتظار داریم که بگویند رهبران وقتی به ترکیه می آید،

نیازهای شان چیست؟

صابر: این مسئله در چه تاریخی بود؟

رجوی: بعد از مسئله کویت؛ و در سال گذشته وقتی که رادیوهای ما تعطیل شد و بعد از اینکه قرارداد ۱۹۹۶ را پذیرفتید، فشار طاقت فرسایی بر ما بود مخصوصاً از طرف احزاب سوسیالیست که به ما می گفتند در مفر عراق دیگر آینده ندارید... گزارش های بسیاری منتشر می کردند که برخی های شان را به سرویس [اطلاعاتی شما] داده ایم. شایع شده بود که خود من می خواهم بیایم آلمان و چندین هزار نفر از مجاهدین نیز از عراق رفته اند. وقتی که قبل از جنگ، وزارت خارجه امریکا می خواست تست کند که ما می خواهیم چه کار کنیم، موضع گرفت و منتظر بود که ببیند ما چه کار می کنیم و ما مطلقاً سکوت کردیم. از بابت همه کارهایی که در امریکا و اروپا می کردیم، برای ما خیلی اشکال درست می کردند که سرویس [شما] آن را می داند؛ قطع ویزا برای بچه های شیرخوار که مانع می شدند وارد شوند. حتی مانع نقل و انتقال پول کادرها و هواداران می شدند که برای فعالیت بدان نیاز داشتند؛ در حالی که این پول مربوط به کسب و کارشان بود. و هدف، جداسازی ما از شما بود که طبعاً باشکست رویه رو شدند. نمی دانستند که ما تصمیم مان را گرفته ایم و تا آخرش باقی می مانیم.

ما تمام انتشارات و نشریات خودمان را در آن دوره تعطیل کردیم و هیچ مصاحبه ای نکردیم، تا عاقبت رفسنجانی گفت که «چرا حالا خفقان گرفته اید؟ پس معلوم می شود که ایادی عراق هستید.» این مربوط به نماز جمعه یک ماه پیش است. وقتی که این قضایای آشوب تمام شد، بالاترین فشار را بر ما وارد کردند به خصوص فرانسه که شاید خفه بشویم؛ ولی اینها فایده ای نکرد. ما متقابلاً تهاجم مان را شروع کردیم. الان رسیده ایم به سطح مسئولین عالی رتبه در وزارت خارجه امریکا، مثل «مورفی» که می شناسید و اینجا آمد و همچنین «سیسکو» و آدم هایی در این سطح. هفته گذشته، روز پنجشنبه آخرین ملاقات بین نماینده ما و «مورفی» صورت گرفت. در امریکا شروع کردند که با اشتیاق حرف های ما را بشنوند و ما تلاش

کردیم نقشه ها و توطئه های رژیم ایران را برایشان بر ملا کنیم و ثابت کنیم که نه عراق، بلکه رژیم ایران تهدید شماره یک است. با صراحت گفتیم که این خطر، تهدید برای عربستان سعودی نیز می باشد. [آخر] این خود شما [عراقی ها] بودید که ما را با عربستان سعودی ارتباط دادید، و حتی ملک فهد از من دعوت کرد تا به عربستان سفر کنم و رفتم و با ایشان ملاقات کردم و دوستان شما جریان را می دانند. در این یک ماه که امریکایی ها حرف ما را گوش می دادند، در مورد سازمان ما حالت ضدیت نداشتند ولی با من مخالف بودند و می پرسیدند که شما اوضاع را در منطقه چگونه می بینید و سرکلاف از کجا شروع می شود. ما می گوئیم که مسائل از ایران است؛ آنها هم می گویند که این ایده جدید و حتی و سوسه انگیز است.

اگر شما ملاحظه داشتید، ما در هفته اخیر، روی تأسیسات اتمی رژیم افشاگری کردیم. مخالفین ما می گویند که این برگه را عراق در قبال تأسیسات اتمی خودش رو کرده تا مسائل هسته ای خودش را با مسائل هسته ای رژیم [ایران] متوازن کند. شما بهتر می دانید که ما با شما اصلاً در این مورد صحبت و مشورت نکردیم. باز هم تمام خبرگزاری ها دیروز خبر اول شان همین بود؛ به نحوی که حبیبی، معاون رفسنجانی مجبور شد تکذیب کند. من در راه بودم و به ابوارکان [غالب] می گفتم گزارشی خواندم که برای اولین بار یک مقام بالای سرویس اطلاعاتی امریکا سر این قضیه وارد بحث شد و چنین اظهار نظر کرد که امروز تهران از نظر هسته ای، عراق سال ۱۹۹۰ است و می گویند این برای ما خیلی مهم است. البته ما هیچ وقت با سرویس اطلاعاتی امریکا رابطه نداشته ایم و نمی خواهیم داشته باشیم. دلایل این بازی برای شما روشن است؛ چون سودی ندارد. این حرف را حتماً از وزارت خارجه امریکا گرفته اند و به انحنای مختلف می رسانند که مخالفتی با روی کار آمدن ما در ایران ندارند؛ چون دیگر شوروی سابق در شمال ایران نیست و ما نخواهیم رفت که ایران را به شوروی تحویل دهیم. برخی از آنها به ما می گویند: عراقی ها باید خیلی شما را دوست داشته باشند. می پرسیم چرا؟ می گویند: به نظر می رسد که بهترین دیپلماسی

این است که حرف هایی که می خواهد بزند و ما اعتمادی به آن نخواهیم داشت، شما بنید یعنی اگر خود عراق می گفت رژیم ایران این طوری است و خطر شماره یک و رژیمی بنیادگر است، باور نمی کردیم. برای آنها کاست نوارهای ویدئویی درباره زمانی که خمینی بر روی کار آمده بود، بردیم. اسیرانی که آمدند، دیدند و شنیدند. تمام هواداران و نیروهای مقیم امریکا را به سمت کنگره و وزارت امور خارجه بسیج کردیم. مطبوعات و شخصیت های علمی دانشگاهی که نظرگاه استراتژیک شان روی تصمیم گیرندگان خیلی مؤثر است، شرکت داشتند؛ و این باعث شد تا آنها یک کمی واقع بین تر بشوند.

داخل پرانتز می خواهم بگویم که شوروی دیگر آن شوروی قبلی نیست؛ این مطلب که شوروی قبلی دیگر نیست و اینکه دیگر کسی فکر نخواهد کرد که ما ایران را تسلیم شوروی می کنیم، نکته ای بود که سه سال پیش آقای رئیس جمهور به من گفته بود ولی من اهمیت آن را الان می فهمم. آقای رئیس جمهور گفتند: «این مسئله برای شما و تعادل قوای جهانی خیلی مؤثر است.» به هر حال «مورفی» که او را می شناسید در جواب نماینده ما که گفت به عراق بیایید و بارهبری سازمان ملاقات کنید، گفت که «اگر خودتان فرودگاه می داشتید، می آمدم؛ یعنی بدانید که مشکل ما با عراق است نه با شما؛ تازه اگر من بیایم، ممکن است به ضرر شما باشد. به عهده من است که ایده ها و اطلاعاتی را که شما دادید، به وزارت امور خارجه و کاخ سفید منتقل کنم. منظورم این است که ما با تمام قوا کار می کنیم تا نشان بدهیم که تهدید ایران است! (و کسی که این تهدید را فراموش کند، خودش ضرر می بیند) و آنها را به توانایی خودمان برای سرنگونی رژیم قانع می کنیم. ضدیت های سابق علیه ما از بین رفته است. گاهی می گویند که «عراق نخواهد گذاشت شما عملیاتی را انجام بدهید؛» و گاه می گویند که «اگر می توانید سرنگون کنید چرا نمی کنید؟». از این مطالب می خواهم نتیجه بگیرم که علاوه بر اینکه کارهای سیاسی و دیپلماتیک ما به نفع هر دو مان هست، تا آنجایی که به رژیم ایران باز می گردد، امریکایی ها ما را به عنوان جایگزین و آلترناتیو می دانند و چیز بدی نمی دانند؛ و این یک

فرصت تاریخی برای ما و شما و چیزی است که می تواند مشکلات ما را حل کند. (همان، صص ۸۴-۷۸)

چند نکته در مورد متن فوق قابل ذکر است:

۱- هیچ ملاقاتی و فعل و انفعالی از سوی رجوی بدون اجازه و هماهنگی با سرویس اطلاعاتی عراق ممکن نبوده است.

۲- در این متن ملاحظه می شود که رجوی اصرار دارد تا خود را به عنوان عنصری سطح بالا و در متن حوادث بین المللی جا بیندازد، حال آنکه در عمل هیچ گاه چنین نبوده و هر کس مطابق مصالح اش از رجوی و گروه وی استفاده می کرده است.

۳- متن فوق تأیید می کند مأموریت اصلی سازمان مجاهدین به نمایندگی از عراق این بوده است که دنیا را از صدام غافل کند و خطر ایران را عمده قلمداد نماید، مأموریتی که رجوی قریب دو دهه است پیوسته در حال انجام آن است.

۴- بنابر ذات نفاق و چهره چند وجهی رجوی، هر چند او قصد دارد در مورد نقش و تأثیر خود بزرگ نمایی کند و نفوذ خود را در لابی های امریکایی به رخ عراقی ها بکشد و حتی تصریح می کند که امریکا گروه وی را به عنوان آلترناتیو پذیرفته است لیکن مراقب است که در اعتماد عراقی ها خدشه وارد نشود و حضورش در عراق را امتیازی برای عراقی ها قلمداد کند و این امتیاز را به قیمت بالا بفر و شد. رجوی به قصد گرفتن امتیاز بیشتر مدعی می شود که سخن گوی غیر مستقیم و پوشش آبرومند عراق است ولی بر خورد های مقامات اطلاعاتی امنیتی عراق در این متن و متن های دیگر نشان می دهد که و رای تعریف هایی که برای خوشامد رجوی بیان می کنند، به او فقط در حاشیه، بیش از یک عامل و منبع، نگاه دیگری ندارند. حتی اگر رجوی ادعا کند که:

«اهداف اول من این است که نگذاریم امریکا و رژیم ایران علیه ما و شما جوش بخورند.» (همان، صص ۸۶)

علی ایحال طرف عراقی با یک جمله، همه رشته های به زحمت یافته شده رجوی را پنبه می کند:

صابرالدوری: به نظر من، اگر هدف امریکا عملاً سرنگونی ما باشد، قطعاً جانب رژیم ایران را خواهند گرفت تا سازمان را.

تمام فاکتورها نشان می دهد که یک توافق امریکایی، عربستانی، ایرانی، ترکی و سوری (وقطعا انگلیسی) جهت سرنگونی دولت عراق صورت گرفته است. بنابراین تا آنجایی که من فکر می کنم، چیزی که به ما کمک می کند بر اساس این اصل که چنانچه رژیم عراق سرنگون شود کار سازمان هم تمام است امری است که بر سر آن با هم اختلافی نداریم.

پایان سازمان این نیست که عراق را ترک کند و به ترکیه یا اروپا برود. چیزی که آنها می خواهند، این است که سازمان را از عراق خارج کنند تا دیگر چیزی برایش باقی نماند. برای اینکه مستقیماً به سراغ منظور و هدفم بروم با در نظر گرفتن گفته برادر مسعود که باید کاملاً آماده و قوی باشیم، می گویم که بایستی تلاش کنیم این طرح با شکست روبه رو شود. برای این کار باید پل ها را برقرار کنیم و شرایط را به نحوی ترتیب دهیم که روابط خود را با رژیم ایران و کشورهای که برادر مسعود بدان اشاره کرد و در رأس آنها امریکاست، آرام کنیم و این روابط برقرار باشد. (همان، صص ۷-۸۶)

طبیعی است که صابر الدوری با داشتن چنین تحلیلی از اوضاع و محذوره های کشور عراق، با بی اعتمادی و بدگمانی مذاکرات را به پیش ببرد و از وعده و وعیدهای زیاد پرهیز کند و همان طور که در زیر ملاحظه می شود حتی در خصوص پشتیبانی های به عمل آمده و ارائه گزارش آماری و کمی سلاح و تجهیزات تحویل شده به سازمان از سوی رجوی، با شک و تردید برخورد نماید:

صابر الدوری: چند تانک نزد شماست؟

رجوی: ۱۲۰ تانک که ۱۰۷ دستگاه آن قطعه کم دارد.

صابر الدوری: به موجب اطلاعاتی که من دارم بیش از ۴۰۰ دستگاه نزد شماست.

رجوی: من می گویم تعداد ۱۵۲ دستگاه از این تانک ها را به شما دادیم و قبل از آن نیز ۱۰۰ دستگاه دیگر تحویل داده ایم.

صابر الدوری: اطلاعات من این است و من لیست کلی آن را ندارم... من حساب کرده ام که مجموع تانک و زره پوش و کلیه ادوات زرهی که در اختیار شماست ۴۰۰ دستگاه می شود. از

جمله ۵۰ دستگاه تانک ۶۲۶، ۵ دستگاه تانک ۵۵ فرماندهی، ۸ دستگاه نفربر BM۱، ۳۹ دستگاه نفربر زرهی MTL۳۶ و ۸۰ دستگاه تانک نبلهفن که در مجموع ۴۰۰ دستگاه است...

رجوی: هیچ امکان زرهی به ما نداده اید، حتی یکی.

صابر الدوری: در لیستی که من در دست دارم بیش از ۵۰۰ مورد است.

رجوی: ممکن است آن را بیان کنید.

صابر الدوری: تعداد ۵۰۰ قبضه مسلسل BKT، ۵۰ قبضه

مسلسل CBKC، ۵۷ قبضه مسلسل دوشکا، ۱۲ قبضه خمپاره، ۲

دستگاه جرثقیل متحرک، ۵ دستگاه خودرو BRM۲، ۱۰ قبضه

ضد هوایی ۲۳ میلی متری و... (همان، صص ۳-۱۰۲)

سند دوم

این سند متن مشروح مذاکرات رجوی با سپهبد طاهر جلیل حبوش است که در سال ۱۹۹۹ صورت گرفته که بخش هایی از آن، از نظر خوانندگان می گذرد. البته این سند نیز به صورت آشکارتری سرسپردگی رجوی به رژیم صدام را نشان می دهد و از این نظر که رجوی در لابه لای صحبت های خود، به ارتکاب جنایاتش در سال های اولیه پیروزی انقلاب اسلامی اعتراف نموده است، از اهمیت بسزایی برخوردار است.

رجوی: می خواهم یکی از ملاقات های گذشته خود با سید

الرئیس را یادآوری کنم که گفت: «نزار خزرچی مسئول ستاد

ارتش از شما شکایت دارد و می گوید فلانی [مسعود رجوی] حریص است؛ «اکل السلاح و المعسکرا» من گفتم اگر شما

می دانید که چیز زیادی دارم، کسی را بفرستید تا تحقیق کند و

آنچه را هست ببیند و اگر چیز زیادی هست بگیرد». سیدالرئیس

خندید و گفت: «نه؛ من جواب بهتری به خزرچی دادم.» گفتم:

می شود جواب خودتان را بگویند. ایشان خندیدند و گفتند: «بله؛

من گفتم خیلی خوب است که ایشان آمده به عراق برای گرفتن

پادگان و اسلحه. در صورتی که می توانست در پاریس بماند و

درینک (نوشابه) بخورد!» خود شما می دانید که کلیه دشمنان ما

از امریکا و ملایان گرفته تا دیگران فقط یک حرف دارند: چرا

عراق؟!...

همان گونه که اطلاع دارید من در سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ در پاریس بودم. در آن سال ها دشمنی به این گونه با ما نبود و به ما تروریست نمی گفتند؛ هر چند که کاخ سفید و کاخ الیزه می دانستند؛ با کاخ الیزه هم ارتباط داشتیم. می دانستند که چه کسی حزب جمهوری را در ایران منفجر کرد و چه کسی و چرا عملیات علیه رئیس جمهوری و علیه رئیس الوزرای [ایران] انجام داد. آنها می دانستند و خوب هم می دانستند ولی صفت تروریست هم به ما نزدند. تا مقطع آتش بس، عددی که خاتمی به عنوان وزیر ارشاد اعلام کرد این بود که مجاهدین ۱۱ نفر از ما را کشته اند.

اما از روزی که به عراق آمدم ... این یک گزارش است از وزارت خارجه امریکا به عربی است که در کشورهای عربی پخش کرده اند مثلاً لیست جنایات من و مجاهدین را بیان می کند... این روزنامه های ارتجاع و استعمار حرف روشنی دارند؛ یک حرف می زنند و آن هم [این است که] از عراق دور شوید، فاصله بگیرید از عراق. ما می گوئیم مگر می شود؟ می خواهیم از مرز عراق کشورمان را آزاد کنیم و این استراتژی ما و ارتش آزادی بخش ایران است و همیشه می گوئیم مگر کسی می تواند از کالیفرنیا ایران را آزاد کند! بفرماید بیاید. و اما ما انتخاب مان مرز عراق است. (همان، صص ۵-۱۱۳)

من از اینکه حداکثر استفاده از زمان را نکردیم، شکایت به شما تقدیم می کنم. نمی خواهم برایتان فاکتورهای مختلف بیاورم اما جداً باور کنید که در هفت ماه گذشته ما [فقط] چهار عملیات انجام دادیم. در صورتی که در این مدت امکان انجام چهل عملیات را داشتیم. من می دانم که شما مشکلات زیادی دارید و لکن شما را مشغول امور ما قرار دادند. می دانم که هیچ سوء تفاهمی بین ما اصالت ندارد و شما نیز این را بهتر می دانید که در خصوص چه چیزی بحث می کنیم؛ و شما بهتر می دانید که مادر خصوص مصطلحات عربی آشنایی کاملی نداریم و شما باید به ما بیاموزید و باید تصحیح کنید که چگونه خواسته های مان را بیان کنیم تا زمان را از دست ندهیم. الان مدت ۱۸ سال و ۴ ماه است که جنگ مسلحانه را شروع کرده ایم،

تا امروز من ۱۲۰ هزار نفر از مجاهدین را از دست داده ام. از شما پنهان نمی کنم که تیک تیک و ثانیه های ساعت، تمام دقیقه های ساعت به من می گوید که تأخیر شده و تأخیر کردید. تأخیر به معنی از دست دادن مال نیست بلکه ما خون ها از دست دادیم... افرادی از استعمار و تحت نام گروه های چند نفره در خارج هستند و کاری انجام نمی دهند؛ مثل گروه های معارض شما که کاری نمی کنند و جدی نیستند. فقط ما می مانیم و رژیم ایران. در سال های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ (۱۳۶۳ و ۱۳۶۴) مدیر جهاز مخابرات وقتی که من را در پاریس ملاقات می کرد، به او گفتم (سوء تفاهم نشود؛ تصور نکنید که از کسی می خواهم غیبت بکنم یا اینکه چیزی برای خودمان می خواهم) شما بدون هیچ گونه امیدی، وقت و امکانات خود را برای دیگر گروه های معارض ایرانی هزینه می کنید. مشاهده می کنید که از میان این گروه ها پس از ۱۳ سال که از عملیات کویت گذشته است، کدام یک از گروه ها همراه شما هستند و کدام یک از آنها در عراق هستند. خودتان خوب می دانید [که آنها] آینده ای ندارند. در ۱۵-۱۰ سال اخیر چه کسی در عراق مانده است؟!...

حبوش: متشکرم ... شما در صحبت های خود از انتخاب عراق صحبت کردید که بهترین انتخاب است. اگر این بهترین انتخاب است، به خاطر آرمان شما بوده و منتی بر من نگذارید که عراق را انتخاب کرده اید. انتخاب عراق به دلایلی بوده است: اولاً شما مبارز انقلابی هستید و دیدگاه هایی دارید؛ و این آرمانی که برای مبارزه می کنید در اینجا موفق می شود. شما آرمان خود را دارید و مانیز آرمان خودمان را؛ و در یک زمینه و آرمان مشترک هستیم. بعضاً در آرمان هایی متفاوت هستیم ولی آرمان ها و اهداف مان از یکدیگر دور نیست. ... شما خیلی علاقه مند هستید که به دلیل فشارهایی که از ناحیه مردم روی شما هست، نقشه ها و برنامه های خود را انجام دهید. مانیز در همین زمان در شرایط حساسی به سر می بریم و به نوبه خود خیلی حساس هستیم که در معرض این مسئله (عدم ایجاب شرایط) قرار نگیریم. در بعضی موارد، علی رغم اعتقادات خودمان که آرمان های شما نیز چنین چیزی را ایجاب می کند اگر از مردم

عراق بپرسیم که آیا به کویت حمله کنیم یا خیر؟ ۸۰ درصد مردم این را می خواهند؛ اما آیا شرایط نیز این اجازه را می دهد؟! خیر؛ اگر از کلیه مسلمانان دنیا سؤالی مبنی بر از بین بردن اسرائیل شود، جواب مثبت می دهند؛ ولی آیا شرایط ایجاب می کند؟! بنابراین می گویم که ما مخالف آنچه شما می گوید نیستیم؛ و فقط می گویم باید بررسی و سبک و سنگین کرد تا هم هدف را به دست آوریم و هم کمترین خسارت را بدهیم. بی تردید ما هدف مشترکی داریم. (همان، صص ۲۱-۱۱۵)

همان گونه که ملاحظه شد در قسمتی از این مذاکرات، رجوی مسئولیت مستقیم انفجار در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی که منجر به شهادت دکتر بهشتی و ۷۲ تن از یاران وی شد و نیز انفجار ساختمان نخست وزیری که موجب شهادت شهیدان رجایی و باهنر گردید را پذیرفت؛ حال آنکه به دلیل تبعات قضایی و مشکلاتی که احیاناً از ناحیه پلیس بین الملل متوجه وی می شد هیچ گاه ارتکاب چنین جنایاتی را به عهده نمی گرفت و در دوران اختفای بنی صدر در ایران، سازمان در پاسخ به وی صریحاً اظهار داشته بود که در انفجار حزب جمهوری اسلامی دست نداشته است. ضمناً اشاره رجوی به ملاقات با مسئول دستگاه اطلاعاتی امنیتی عراق طی سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ تأیید مجدد این نظریه است که همکاری تنگاتنگ میان سازمان مجاهدین خلق و سازمان امنیت عراق از اوائل جنگ سابقه داشته است.

نکته مهم دیگر اینکه لحن حبوش با لحن اولیه مذاکرات صابر الدوری با رجوی، کاملاً متفاوت و عتاب آلودتر است زیرا آنها اگر چه در آخر از ترس سید رئیس شان صدام، در مورد شخصیت رجوی غلو کرده و تعریف و تمجید می کنند ولی نفاق را در بیان و چهره طرف مقابل خود به خوبی مشاهده می نمایند. در مذاکرات قبلی صابر الدوری اخطارگونه به رجوی متذکر شده بود که:

ما آماده ایم هر ملاقاتی را که برادر مسعود خواهان آن باشد ترتیب بدهیم ولی چنانچه تأمین درخواست های ملاقات از کانال ما انجام شود آسان تر و بهتر است تا از کانال ریاست

جمهوری. زیرا چنانچه موافقت دفتر ریاست جمهوری صادر شود ملاقات با وزیر دفاع و وزیر تبلیغات فایده ای ندارد چون نقش آنها فقط اجرایی است. (همان، ص ۷۷)

در این مذاکرات نیز حبوش به اصطلاح به خصلت دور زدن های رجوی پی برده و اکیداً گوش زد می کند که:

من به جز ارتباط با مخابرات، هیچ ارتباط دیگری را قبول ندارم. دیروز شنیدم که شما با مسئول دفتر سید نائب رئیس تماس می گیرید چیزی نگفتم. چون وقتی که تماس ها و کانال ها متعدد شود اهداف استراتژیک نیز تغییر پیدا می کند و مفقود می شود. باید یک کانال باشد و موارد سیاسی نظامی و امنیتی تنها از همان کانال پیگیری و انجام شود و پرونده و هدایت در یک جا و یک سازمان باشد. (همان، ص ۱۳۱)

در ادامه مذاکرات حبوش با تکرار جملاتی نظیر «چه بسا شما را برای مأموریت هایی مکلف کنیم» و یا «به عنوان یک تیم کار می کنیم» و یا «از شما کارهایی را خواهیم خواست و ... با توجه به محذور عراق نسبت به عملیات علیه ایران، تأکید دارد که قصد نوعی استفاده داخلی از مجاهدین خلق دارند. به تعبیر دیگر مجاهدین خلق در آن زمان، به مأموران عملیاتی رژیم صدام علیه مخالفان آن رژیم تبدیل شده بودند و به رغم اصرار رجوی برای ورود به عرصه فعالیت های تروریستی در داخل ایران، آنها فقط به چند ترور در تهران، کرمانشاه و دزفول موظف و محدود گردیدند که فقط یکی از آنها به طرز ناجوانمردانه ای صورت گرفت و منجر به شهادت امیر دلاور صحنه های نبرد، سرلشکر صیاد شیرازی گردید. قبل از پرداختن به متن مذاکرات رجوی و حبوش پیرامون این ترور، به اهداف بعدی سازمان از زبان رجوی اشاره می شود که نشان می دهد سازمان به این دلیل دست به عملیات فوق زد تا بلکه در قبال آن، از عراقی ها امتیاز عملیات نظامی در مرزها علیه ایران را اخذ کند، حال آنکه به نظر می رسد این مقامات اطلاعاتی و امنیتی عراق بودند که نگاه کاملاً ابزاری داشته و عمدتاً آنها را به مثابه بازوی عملیاتی در داخل عراق می دانستند.

رجوی: اینکه شما شنیده اید که ما بعضی از اهداف و

عملیات‌ها را قبول نکردیم، هر چند که شما خیلی مختصر به عدم انجام عملیات مورد نظر اشاره کردید ولی تصویر واضح و جامع این نیست. در ابتدا من از شما خواهش دارم که گزارش‌های گذشته را که موجود است، ببینید. شما مدیر مخابرات هستید و به این گزارش‌ها و اقدامات دسترسی دارید ... آنچه که به عنوان دلیل قطع عملیات به ما گفته شد این بود که دست ما بازرتر شود و از عملیات کوچک به عملیات بزرگ حرکت کنیم. در هر حال من نمی‌خواهم وقت شما را بیشتر بگیرم. در این مدت اخیر ما به عنوان نیرویی هستیم که همه نوع مشکلاتی داشته‌ایم و مصائبی را دیده‌ایم. در صورتی که اگر برادرانه می‌آمدند و به من می‌گفتند، موضوع را توضیح می‌دادیم تا چنانچه اشتباهاتی در کارهای ما باشد آن را اصلاح کنیم.

حبوش: این اشتباه نبوده بلکه ما یک روش در ارتش داریم و آن بازسازی و سازمان دهی مجدد است. آن چیزی که فهمیدم این است که برای اینکه حرکت جدیدی انجام دهند، ارزیابی مجدد انجام شود؛ و این اصل مطلب است.

رجوی: شما می‌دانید که از آن زمان تا به حال حتی، یک جلسه هم با این دیدگاه و تصور برگزار نشده است ...

یکی از افسران مخابرات (خطاب به حبوش): قربان! این در اختیار مانده و در اختیار مسئولان سیاسی کشور بوده است. ما در خصوص همکاری با مجاهدین، با آنها همراه بوده‌ایم. در خصوص جلسه گذشته ...

حبوش: این مورد را بگذارید من بررسی کنم.

رجوی: درباره آنچه در خصوص عملیات و عدم انجام آن از طرف مجاهدین گفته می‌شود، باید بگویم که بعد از جریان عملیات صیاد شیرازی و برگشتن از آن، برادران مخابرات بعضی از درخواست‌های عملیات را به ما گفتند؛ که ما هم آنها را قبول کردیم و تمام آن را در کرمانشاه و دزفول انجام دادیم.

بحث این نیست که ما با عملیات مخالفیم؛ چنان که خود شما نیز الان در صحبت‌های خودتان گفتید. خودتان قضاوت کنید. شما با چند عملیات موافقت می‌کنید ولی احتراز دارید و می‌خواهید بین این احترازی که دارید موازنه برقرار کنید. ما

چه می‌خواهیم؟ می‌خواهیم طوری نباشد که دشمن ما را با این عملیات، تضعیف کند و بگوید آنها در دست دشمن ما هستند و مجاهدین جزئی از گارد [ریاست] جمهوری [عراق] شده‌اند؛ بعد به نیروهای امریکایی و به سازمان عفو بین‌الملل و همین طور شورای امنیت ارائه نمایند. ما فقط این را می‌گوییم؛ اما می‌توانیم برای آن راه حل پیدا کنیم کما اینکه کردیم.

حبوش: ما اختلافی روی این مسئله نداریم.

رجوی: مثلاً ۱۰ عملیات را انجام می‌دهیم تا مشروعیت داخلی [ایران] و بین‌المللی داشته باشیم. در کنار آن، هدف مورد نظر شما را انجام می‌دهیم؛ [هدفی] که مورد بحث و دستور شما باشد. (همان، صص ۳۱-۱۲۸)

آنچه مورد تأکید حبوش و سازمان مخابرات عراق است و در ادامه مذاکرات روی آن تأمل و بحث می‌شود اصرار و امکان انجام عملیات از طریق مرزهای پاکستان، افغانستان و ترکیه است و به سازمان مجاهدین خلق درست مثل یک نیروی عملیاتی عراقی دستوراتی را صادر می‌کند. حتی دستور داده می‌شود تا نه به صورت ستون نظامی، بلکه در قالب گروه‌های ۳ و ۴ نفره افرادی را به عمق خاک ایران اعزام کنند و بر اساس لیستی که به تأیید حبوش رسیده فعالیت‌های اطلاعاتی و جاسوسی صورت بگیرد. در این قسمت از بحث، رجوی طرحی را پیش پای حبوش می‌گذارد که به نظر می‌رسد خیانت‌بارترین اعمالی است که از سوی رهبر یک سازمان، قابل تصور است. همان‌طور که در زیر می‌آید، رجوی از راه‌کاری سخن می‌گوید که هیچ‌کس، سازمان و جمعیتی به آن دست نمی‌زند و آن تحویل اعضای به دولت جمهوری اسلامی است که یا توان مبارزه را از دست داده‌اند و یا به نحوی نسبت به روند جاری تشکیلات مسئله‌دار شده‌اند. اما این تحویل دادن نه به صورت تسلیم شدن بلکه برای انجام کار اطلاعاتی در داخل ایران است.

رجوی خود بهتر از حبوش و مقامات اطلاعاتی می‌داند که در پروسه انقلاب‌های پی‌درپی ایدئولوژیک!! از این افراد اعتراضاتی دروغین مبنی بر مزدوری و جاسوسی گرفت تا در

موقع جدا شدن از تشکیلات از آنها استفاده کند. اعترافاتی که هنگام خارج شدن از تشکیلات و در دوره زندان سازمان به زور شکنجه و کتک از افراد گرفته می‌شد. ملاحظه می‌شود که عراقی‌ها بیش از رجوی به منطق گردن می‌نهند و با احتیاط بیش تری با این مسئله برخورد می‌کنند. حبوش که به احتمال قریب به یقین می‌داند رجوی و سازمان به راحتی به این افراد انگ زده‌اند اصرار دارد که اعضای مسئله‌دار درجه بندی شوند و رجوی به ظاهر حرف‌های حبوش را می‌پذیرد، ولی کماکان روی حرف و تشخیص خود پافشاری می‌نماید. تأکید رجوی بر برگرداندن و یا مأمور کردن نیروهای مسئله‌دار سازمان به داخل ایران همان‌طور که قبلاً نیز نمونه‌هایی از آن ذکر شد سابقه دارد و به منزله جنایت ناجوانمردانه‌ای است که بدین وسیله می‌خواهد عناصر مسئله‌دار سازمان را به کلی از کار بیندازد و به اصطلاح تمام سوز کند.

رجوی: ما قبلاً توافق داشتیم که بعضی از افراد را برگردانیم ایران یعنی تحویل ایران بدسیم! این افراد کسانی هستند که نباید دیگر پیش ما باشند و عدد آنها کم است. افرادی هستند که به آنها شک داریم [به لحاظ امنیتی] و این توافقی بین ما و شماس است.

حبوش: برای برگرداندن به ایران چه مشکلی است؟

رجوی: اصلاً مشکلی نداریم. برای بازگشت شان به ایران لیست آنها را تحویل داده‌ایم، اما درخواست ما این است که نمی‌خواهیم اطلاعات این افراد قبل از ورود آنها، به دستگاه اطلاعاتی رژیم ایران داده شود. (اسامی آنها قبل از تحویل به ایران اعلام نشود.)

حبوش: شما می‌خواهید این افراد را به صورت یک مرحله‌ای به ایران بفرستید یا تحویل دهید؟

رجوی: نه؛ باید به صورت تدریجی و گروه‌گروه افراد را به ایران بفرستیم.

حبوش: اگر می‌گفتید به صورت یک مرحله‌ای آنها را به ایران می‌فرستیم، می‌گفتم نه! این یک کار اطلاعاتی نیست که مرحله به مرحله باشد. اصلاً می‌توانید آنها را برای یک سری کار اطلاعاتی بفرستید.

حبوش: درخواست‌ها و مسائل و موضوعاتی که مطرح کرده بودید، همه را یادداشت کرده‌ام: (۱) «پنج زاغه مهمات». موافقت آن حاصل گردید.

(۲) «شبکه و کابل فیبر نوری». موافقت حاصل شد و مبلغ آن یک میلیارد و نهصد هزار [دینار] بود که درباره آن صحبت کردم ... رجوی: آیا این [مبلغ]، قیمت تمام شده است؟ منشی حبوش: قرار شد که آنها مبالغی را (خالص) بپردازند و ما نیز بقیه آن را تکمیل و پرداخت کنیم ...

حبوش: بقیه چند صد میلیون و هشتصد هزار دینار را ما پرداخت می‌کنیم؛ مشکلی نیست!!

رجوی: ما نیز همین کار را می‌کنیم.

حبوش: مثلاً به آنها بگویید بروید در عمق ایران کار کنید؛ به نحوی که او فکر نکند شما او را برای شک امنیتی می‌فرستید و اخراج می‌کنید.

رجوی: همین کار را در مورد بعضی از این افراد انجام داده‌ایم. قبلاً ما با مخابرات برنامه ریزی کرده بودیم...

حبوش: هیچ مشکل و اعتراضی نیست.

رجوی: مشخص است. یکی از این افراد از منابع رژیم [ایران] است.

حبوش (با حالت تعجب): یعنی منبع نظام است؟!؟

رجوی: چون به دلیل مسائل سیاسی نمی‌خواهیم این افراد را نگهداری کنیم.

حبوش: خوب، آیا برای شما مشخص شده است که این فرد با رژیم ارتباط دارد؟

رجوی: بله، و پیش ما اعتراف کرده است. افرادی از ایران وارد عراق شدند و خودشان را تسلیم کردند و شما آنها را به ما تحویل دادید. برای توافق فی مابین، از آنها بررسی و تحقیق

می‌کنیم و سپس آنها را تحویل شما می‌دهیم. خواهشی که داریم این است که چون شما مطلع هستید، به دوستان و همکاران خود تأکید کنید که ...

حبوش: من می‌گویم وقتی که در تحقیقات ثابت شد که فردی از طرف رژیم [ایران] هدایت شده است، آن را به ما تحویل دهید تا تعیین تکلیف کنیم. همه آنها در یک سطح نیستند و اگر به کسی ۵ درصد شک و یا ۱۰ درصد شک دارید، او را برای کار جمع‌آوری اطلاعات در ایران بازگردانید؛ اما افرادی را که ۱۰۰ درصد مطمئن هستید، به من بدهید تا شاید در تحقیقات ما مطالب بیش‌تری به دست بیاید. (همان، صص ۷-۱۴۵)

این رفتار ناجوانمردانه که جزء ذات رجوی است در خصوص سایر احزاب و گروه‌های رقیب نیز سابقه دارد.

سند سوم

این متن مربوط به سال ۲۰۰۰ است و با موضوع کمک‌های ملی و لجستیکی ای که بایستی از سوی سازمان مخابرات عراق صورت گیرد، آغاز می‌شود و به جایی می‌رسد که نشان می‌دهد رجوی بشکه‌های محتوی مواد شیمیایی و میکروبی نیز در اختیار داشته و با نوعی زیرکی قصد دارد سندی را به امضای طرفین برساند که این سلاح‌ها و مواد ممنوعه به طور امانی نزد آنها قرار گرفته است.

حبوش: درخواست‌ها و مسائل و موضوعاتی که مطرح کرده بودید، همه را یادداشت کرده‌ام:

(۱) «پنج زاغه مهمات». موافقت آن حاصل گردید.

(۲) «شبکه و کابل فیبر نوری». موافقت حاصل شد و مبلغ آن یک میلیارد و نهصد هزار [دینار] بود که درباره آن صحبت کردم...

رجوی: آیا این [مبلغ] قیمت تمام شده است؟

منشی حبوش: قرار شد که آنها مبالغی را (خالص) بپردازند و ما نیز بقیه آن را تکمیل و پرداخت کنیم...

حبوش: بقیه چند صد میلیون و هشتصد هزار دینار را ما پرداخت می‌کنیم؛ مشکلی نیست!!

(۳) «بازگرداندن [مجدد] سلاح‌های ارسالی به وزارت

دفاع». موافقت کردند که بخشی از آن سلاح‌ها و مهمات را بازگردانند؛ گزارش آن نیز به ستاد اداری ارسال گردید.

(۴) «مجهز کردن سازمان [مجاهدین] به ۲۵ دستگاه [تانک] چيفتن». ظاهراً تعدادی از تانک‌ها نقص فنی داشته و تنها ۲۵ دستگاه سالم است که تحویل شما خواهد شد.

(۵) «مجهز کردن سازمان به ۱۰ دستگاه خودروی شناسایی اسکوربین». موافقت حاصل شد...

رجوی: آیا بازرسان درباره بشکه‌ها از شما سؤال خواهند کرد؟

حبوش: آری ...

رجوی: اگر شما یک سری اطلاعات به ما بدهید، کمک [موثر]ی به ما خواهید کرد ... آیا به آنها (بازرسان سازمان ملل) مجوز برای بازرسی خواهید داد؟

حبوش: مانع بازرسی آنها نخواهیم شد. سؤال شما البته جنبه دیگری دارد. اولین پرسشی که بازرسان مطرح خواهند کرد این است که آیا پادگان شما [یعنی قرارگاه مجاهدین خلق] عراقی است یا خارجی؟ ...

رجوی: خواهیم گفت که ما یک سایت خارجی هستیم. آنها خواهند گفت که اگر راست می‌گویید، سند خودتان را نشان دهید. ما هم به سخنان رئیس‌جمهور عراق در این باره که در روزنامه‌الثوره منتشر گردید به عنوان بالاترین سند استناد خواهیم کرد. آنها خواهند گفت که با ما بحث حقوقی دارند نه بحث سیاسی (مانند مسئله خودروهایی که توسط ما از آنها استفاده می‌شود، که طرح این [مسائل] نشان‌گر توطئه رژیم ایران علیه ماست). ما به آنها خواهیم گفت که هر جایی خواهید، بیایید بازرسی کنید.

در این میان سودی که رژیم ایران به دست خواهد آورد، این است که ادعا کند پایگاه مجاهدین یک سایت عراقی است و سازمان‌ها همکار سرویس اطلاعاتی عراق است ولی از پوشش خارجی و اجنبی استفاده می‌کند و سلاح‌های شیمیایی و میکروبی را پنهان می‌کند.

این سند عمدتاً با مباحث پیرامون تبادل اطلاعات و جلب

کمک های بیشتر از عراق پایان می پذیرد و با عباراتی تملق آمیز و هندوانه زیر بغل گذاشتن از سوی مقامات امنیتی عراق ختم می گردد.

حبوش: شما الان اولین مجاهد و شخصیت انقلابی درجه یک هستید که به شما امید بسته شده تا ایران را به وضعیت ملی قبلی خود بازگردانید؛ ولی هر اندازه نیرومند باشید، محاسبه های خود را دارید. شاید نیروهای داوطلب شما مرتکب اشتباه شوند؛ ولی شما هم سنگر و هم زرم ما هستید که داریم پیش بینی های خودمان را برای شما بازگو می کنیم. (همان، ص ۱۶۸)

... من این را به شما می گویم: سلامتی شما و حفظ سلامتی شما به اندازه حفاظت از سلامتی رئیس جمهور عراق [مهم] می باشد. باور کنید این تعارف نیست، دستور رئیس جمهور عراق است که از شما کاملاً محافظت به عمل آید؛ زیرا به قول ایشان، «سلامتی استاد مسعود، سلامتی من است». حتی اگر خطری برای تو پیش آید، خودم شخصاً می آیم در خانه شما نگرهبانی می دهم و از شما محافظت می کنم. (لبخند و تشکر رجوی از حبوش) زیرا شما برادر واقعی ما هستید و ما شما را در سال ۱۹۹۱ خوب امتحان کردیم. (همان، ص ۱۷۳)

سند چهارم

این متن حاوی مذاکرات رجوی و حبوش در ماه های آخر سال ۲۰۰۰ است که در آن به اختصاص ماهیانه دو میلیارد دینار برای گروه رجوی تصریح شده است.

حبوش: از بودجه سازمان مجاهدین برایم بگو؛ چه مبلغی برای آنها اختصاص داده شده است؟

عدنان: قربان! مبلغ یک میلیارد و هفتصد و پنجاه و دو میلیون دینار بودجه ماهانه به اضافه بودجه های دیگر ...

حبوش: چقدر از این بودجه هزینه شده است؟
عدنان: فقط سیصد و پنجاه میلیون (۳۵۰/۰۰۰/۰۰۰) دینار برای شان باقی مانده است.

حبوش: اینها یک کمبود بودجه در تأمین هزینه تعمیر خودروهای زرهی دارند؛ آن هم به دلیل اینکه ارتش به تعهدات

خود عمل نکرده است. این سیصد و پنجاه میلیون دینار باقی مانده به خزانه دولت بازگردانده خواهد شد؟

عدنان این مبلغ را به عنوان ذخیره در حساب بانکی نگه داشته ایم تا چنانچه تا تاریخ ۳۱ سپتامبر ۲۰۰۰ (۱۰ دی ماه ۱۳۷۹) چک هایی آمد، آن را از حساب بکشیم.

حبوش: بابت تعمیر خودروهای زرهی آنان چه قدر به حساب ارتش واریز کرده ایم؟

عدنان: فقط برای تعمیرات، یک میلیارد و بیست و هشت میلیون (۷۰۲۸/۰۰۰/۰۰۰) دینار واریز کردیم.
حبوش: همه تعمیرات را انجام دادند؟

عدنان: خیر قربان! مورد به مورد تعمیر می کردند و ما پول را واریز می کردیم. البته یک سری تعمیراتی را انجام داده اند که منتظریم تا فاکتورهای آن را برای مان ارسال نمایند تا هزینه آن را پرداخت کنیم. یک هفته پیش یک سری فاکتور هزینه تعمیرات به مبلغ چهارصد میلیون (۴۰۰/۰۰۰/۰۰۰) دینار برای مان آمد که ما آن را به بودجه سال ۲۰۰۱ میلادی اضافه می کنیم. (همان، صص ۹-۱۹۸)

علاوه بر این، در سند مزبور عمدتاً حول رژه سازمان و مناسبات گروه های مختلف با جلال طالبانی که حبوش او را به حوله ای تشبیه می کند که هر کس می رسد و دستش را با آن پاک می کند ... و نیز در مورد مسایل سیاسی داخلی ایران بحث و تبادل نظر صورت گرفته است. از جمله حبوش در مورد تأثیر

شهید صیاد شیرازی در یک نگاه

- ۱- تولد در تاریخ ۱۳۲۳
- ۲- عضویت در ارتش در تاریخ ۱۳۴۳/۵/۲۰
- ۳- ورود به دانشگاه افسری با درجه ستوان دومی در تاریخ ۱۳۴۶/۷/۱
- ۴- فرماندهی نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی با درجه سرهنگی در تاریخ ۱۳۶۰/۷/۹
- ۵- عضو شورای عالی دفاع در زمان جنگ با درجات سرهنگی و سرتیپی
- ۶- معاون بازرسی ستاد کل نیروهای مسلح با درجه سرتیپی در تاریخ ۱۳۶۸/۷/۸
- ۷- جانشین رئیس ستاد کل نیروهای مسلح با درجه سرتیپی در تاریخ ۱۳۷۲/۶/۷
- دریافت درجه سرلشکری در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۱۵
- ۸- نایل به درجه رفیع شهادت در تاریخ ۱۳۷۸/۱/۲۱ به سفارش صدام و به دست منافقین در مقابل درب منزل، ارتقا به درجه سپهبدی پس از شهادت.

عملیات هایی که سازمان به کمک عراق انجام داده است سؤال می‌کند. رجوی در پاسخ همچنان ضمن ردیف کردن دروغ‌هایی هرچه بزرگ‌تر به موارد مهم دیگری اشاره می‌نماید: حبوش: مادر گذشته یک سری عملیات انجام داده‌ایم؛ مثلاً عملیات سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۰۰ و یا سال ۱۹۹۸؛ این عملیات چه تأثیراتی روی تشکیلات شما در داخل گذاشت؟

رجوی: (۱) بی‌ثباتی رژیم را برای تمام مردم بر ملا کرد؛

(۲) تضادهای خودشان [رژیم] را تشدید کرد؛

(۳) نیروهای ما را فعال کرد؛

(۴) مردم ایران را رادیکالیزه‌تر کرد؛ یعنی به میزان زیادی پروژه استعماری را برای اینکه آلترناتیو امریکایی بیرون بیاید، سوزاند.

حبوش: آیا پس از آن عملیات، علایمی دال بر پیوستن مردم به مجاهدین مشاهده کرده‌اید؟

رجوی: قطعاً بیابید به ارتش آزادی بخش و ببینید. برادران ابواحمد و... می‌دانند تعدادشان زیاد شد.

حبوش: درصد می‌خواهم؛ آیا یک جهش کیفی داشتید؟ رجوی: آری.

حبوش: خوب است؛ من همین را می‌خواهم. (حبوش از ابواحمد سؤال می‌کند) چند درصد افزایش نیرو داشتند؟

ابواحمد: آمار داریم که تعدادی از نیروهایشان از داخل آمدند و در اینجا به سازمان پیوستند و ما مقایسه یا آمار راجع به افراد جدید نداریم.

حبوش: نه خیر؛ من می‌خواهم یک مقایسه و آمار داشته باشیم که آیا وقتی عملیات انجام می‌شود، تعداد نیروی پیوستی زیاد می‌شود و وقتی عملیات کم می‌شود، به تبع آن پیوستن نیروها نیز کاهش می‌یابد.

رجوی: به شما عدد دادم؛ فقط از منطقه شمال. دستگیر شدگان فقط ۱۲۰ نفر بودند؛ فقط منطقه شمال یعنی این ۱۲ برابر سال قبل است. آن چیزی که من برای تان خواندم فقط حرف ما نبود.

حبوش: غیر از این دو جناح که در ایران درگیر هستند، کدام

یک از جریانات به مجاهدین نزدیک‌تر است؟

رجوی: منتظری! اگر الان وقت می‌بود من برایتان شرح می‌دادم. وقتی ما روحیه و فضای اجتماعی را عوض کردیم، منتظری وارد شد و جناب‌هایی را که در حق مجاهدین مانند قتل عامی که دوازده سال پیش انجام شد، فاش کرد. (همان، ص ۷-۲۰۵)

سند پنجم

تاریخ مذاکراتی که در این سند آمده اواسط سال ۲۰۰۱ است و در آن صراحتاً از این واقعیت که مجاهدین خلق مجری بی‌اراده صدام بوده‌اند، سخن رفته است و حبوش صریحاً ذکر کرده که ترور صیاد شیرازی به دستور عراق انجام شده است.

حبوش: این جریان کاردار و مصاحبه آن چه بوده است؟

رجوی: مصاحبه با روزنامه رسالت. من فقط دنبال این مطلب هستم که این مصاحبه بعد از جریان صیاد شیرازی صورت گرفته است و این عملیات را تروریستی و ناجوانمردانه خوانده است. من در آن زمان با استاد طارق [عزیز] تماس گرفته و این مطالب را گفته‌ام و ایشان [طارق] از من عذرخواهی کردند. استاد طارق [عزیز] گفت: از طرف من اطلاعیه صادر کنید؛ و من هم در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۹۹ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۷۸) این پیام را که حاصل توافقی بود که با استاد طارق [عزیز] داشتم و شما آن را مشاهده می‌کنید، صادر کردم. این توافق بین ما و استاد طارق [عزیز] با هماهنگی سیدالرئیس [صدام حسین] از قبل بوده است. حبوش: من این نامه را می‌خواهم.

رجوی: آیا نامه سیدالرئیس را مشاهده کرده‌اید؟

حبوش: بله؛ مربوط به سال ۱۹۸۸ است.

رجوی: بله؛ و یک مرتبه دیگر در سال ۱۹۹۹ نیز روی این مطلب تأکید کرده‌اند و همچنین استاد طارق [عزیز] نیز تأکید کرده‌اند که دیپلمات‌های عراقی و رسانه‌های عراقی به دستور سیدالرئیس حق بیان مطالب و دخالت در کار مجاهدین را ندارند. این امر مربوط به کار و دستور مخابرات و به دستور سیدالرئیس می‌باشد.

حبوش: من می‌خواهم با جناب مسعود به عنوان یک رهبر

تاریخی صحبت کنم. حقیقت این است که تا وقتی با ما هستید، یک نصیحت برای شما دارم که به دو دلیل است:

اول: منزلت سیاسی که شما دارید؛ دوم: به عنوان اینکه یک دوست عزیز برای من هستید؛

نصیحت من به برادر مسعود این است که در همان مصیبت که جمال عبدالناصر افتاد، قرار نگیرد. جمال عبدالناصر دچار این مشکل شد که گوش خود را به رسانه ها داده بود...

وقتی که من به شما برای انجام این عملیات [ترور صیاد شیرازی] دستور دادم، معلوم است که بیان این مطالب تاکتیکی است؛ زیرا ما نمی خواهیم در بیش از یک جبهه بجنگیم.

پیام سیدالرئیس را شنیدم که گفت هر دشمنی علیه ایران از جانب امریکا (هر حرکتی علیه ایران) به عنوان دشمنی و حمله علیه عراق محسوب می شود. فقط تهدید کردیم. این را برای جناب شما گفتم و بعد از جلسه، مطلبی را فقط به شما می گویم. تا به شما یک تصویر کاملی از آنچه سیدالرئیس گفته است بدهم. این مطلب بعد از بازگشت وزیر خارجه [عراق] از ایران گفته شد و نظرات ایشان را بیان می کند. من نمی خواهم فکر شما مشغول رسانه ها و اخبار این طرف و آن طرف شود؛ چون آنچه ثابت است بین ما بوده و هست.

رجوی: من شکی ندارم...

حبوش: من مطلب شما را تکمیل می کنم. آیا یک مسئول ایرانی تاکنون حاضر شده همان طور که در خصوص مجاهدین صحبت شده است، در خصوص سپاه ۹ بدر صحبت کند؟ من پس از این جلسه می روم و کاردار عراق در تهران را خواهم دید و به او می گویم آیا تاکنون در ایران کسی به سپاه بدر توهین کرده است که تو این کار را می کنی؟

رجوی: در جلسه قبلی تصویب شد که موقعیت ما همین طور باشد؛ نه اینکه علیه ما مصاحبه شود. حداقل این است که شما یک اطلاعیه بدهید و این موارد را تکذیب کنید که نه، چنین چیزی نیست. همان گونه که استاد طارق [عزیز] گفتند یک جمله گفته می شود که این مطلب را تکذیب می کنیم.

حبوش آن را برای من بیاورید.

رجوی: موشک ها را ما می خوریم ولی عملیات قطع می شود. نفراتی هم که به شما دادیم و خودتان خواستید، آنها را به رژیم تحویل دادید تا اسرای خودتان را بگیرید؛ و اعلام (تبلیغات) ما را نیز قطع کردید. حتی دیگر یک پیام هم پخش نمی شود...

حبوش: روش و نظریه ما برای متوقف کردن عملیات نظامی مجاهدین به دلیل خواست ما نبوده است؛ این باب جدیدی بود برای اینکه به آنها [ایرانی ها] فشار بیشتر بیاوریم. اگر از من بپرسید که چه قدر به آنها اطمینان دارم، می گویم که من خیلی محتاط هستم و به همان اندازه که از امریکا و اسرائیل احتیاط می کنم و مراقب اعمال آنها هستم، از ملایان حذر می کنم و به هیچ وجه احساس خوبی نسبت به آنها ندارم...

رجوی: چه موقع از شما خواستند که این عملیات ها را متوقف کنید؟ اگر ممکن است و اشکال ندارد بگویید.

حبوش: چه کسی؟

رجوی: منظورم این است که از طرف ایران چه کسی این درخواست را کرد؟

حبوش: سفیر آنها در بغداد [ایروانی] که در حال حاضر مسئول مخابرات [اطلاعات] ایران [در عراق] است، از من درخواست کرد.

رجوی: پس چرا خودشان متقابلاً انجام ندادند؟

حبوش: سؤال خوبی است؛ ما این را در نظر گرفته بودیم و از آن هدف داریم و حساب آن در دست سیدالرئیس است. همان گونه که من اطمینان دارم، شما هم باید مطمئن باشید. فکر نمی کنم که زیاد بگذرد تا دوباره با همدیگر ملاقات کنیم. شاید هم به زودی شما را ملاقات کنم. در آن موقع شما را در خصوص مطلب مهمی مطلع خواهم کرد.

رجوی: چرا آنها عملیات را متوقف نمی کنند و نکردند؟

حبوش: آنها [سپاه ۹ بدر] هم عملیات را متوقف کردند. من به تو در خصوص سپاه بدر چیزی گفتم؟

رجوی: نه...

حبوش: از سپاه بدر اطلاعاتی دارید؟

رجوی: نه، ندارم؛ فقط اطلاع داشتیم که قصد عملیات علیه سپاه بدر را دارید.

حبوش: آنها بودند که مجاهدین را با ۶۷ موشک مورد حمله قرار دادند نه یکی از افراد مخابرات.

رجوی: قربان، ۷۷ موشک ...

حبوش: بعد از هدف قرار گرفتن مجاهدین، طرحی را آماده کردیم قوی تر از زدن ۶۷ موشک یا ۷۷ موشک؛ و موفق شدیم.

فرمانده عملیات و فرمانده منطقه جنوب سپاه بدر را به طرف خودمان جذب کردیم. شش نفر را نیز از سپاه بدر دستگیر کردیم؛ اطلاعات آنها را گرفتیم و طرح آنها را کشف کردیم و فهمیدیم که دست آنها در دست امریکایی هاست و در طول بازجویی مشخص شد که با امریکایی ها ارتباط دارند. طرح آنها این بود که پس از حمله به عراق، شاید ایران آنها را از ورود به عراق و جنگ منع کند؛ پس آنها طراحی کرده بودند که محلی یا مکانی در عراق آماده داشته باشند تا زمانی که بمباران علیه عراق شروع شد، آنها از داخل شروع به فعالیت کنند. الحمدلله این برنامه کشف شد و تشکیلات آنها ضربه خورد. نکاتی در این طراحی و عملیات بود. که من خنده ام می گیرد که چگونه اینها که نام خود را سپاه گذاشته اند و فقط ۹ دستگاه تانک دارند، می خواهند نظام را ساقط کنند.

رجوی: به نظر شما این تهدید نیست؟

حبوش: من به شما اطمینان می دهم که در سپاه ۹ بدر نفوذ داریم و بسیار خوب کارهای آنها را متوجه می شویم. هدف ۲۰ درصد کار سپاه بدر، مسئولین عراقی است و هدف ۸۰ درصد آنها، مجاهدین خلق است.

رجوی: چه طور شد که شما این توافق را پذیرفتید؟

حبوش: ما طرحی داریم که آنها نمی دانند و بر اساس آن

حبوش: ما در سال چه قدر برای مجاهدین نفت در نظر گرفته بودیم؟

رجوی: ۵ میلیون بشکه در سال بوده است.

حبوش (خطاب به افسران مخابرات):

به سید الرئیس نامه بنویسید، مبنی بر اینکه برادر مسعود رجوی درخواست سهمیه بیش تری دارد.

رجوی: ما برای هر بشکه ۳۰ سنت می گیریم که ۱۰ سنت آن هزینه جاری می شود و از این ۱۸ میلیون ببینید چه چیزی عاید ما می شود ...

طرح عمل می کنیم. ما برنامه کاملی داریم.

رجوی: شما از طرف سپاه بدر احساس خطر نمی کنید؟

حبوش: نه نه؛ خطری ندارد.

رجوی: آیا عملیات جدیدی

از سپاه بدر انجام نشده است؟

حبوش: با اطلاع ما،

عملیات و کارهایی انجام

می دهند تا نزد مسئولین ایران

اعتباری کسب کنند.

رجوی: خواهش می کنم به

آنها اطلاع دهید که نزدیک مقرهای ما نیایند و کاری انجام ندهند. موارد و اطلاعات در خصوص «طالبان» چیست؟ بنا به نقل از «پاول» که «طالبان» را مورد حمایت شما می داند و می گوید افرادی از مسئولین طالبان به عراق رفته اند ...

حبوش: به برادر مسعود اطمینان می دهم که امریکا خیلی خوب می داند که ما با «طالبان» و هیچ گروه تروریستی دیگر ارتباط نداریم. به تو نیز همانند یک مسئول مخابرات عراق اطلاعاتی می دهم: اعلام کردند که سفیر سابق ما با بن لادن ملاقات داشته و یا شخصی به نام ابن عطه با مسئولین «طالبان» دیدار کرده است. اروپاییان اعتراف کرده و قبول دارند که ما با «طالبان» ارتباط نداریم و امریکایی ها دقیقاً می دانند که ما با «طالبان» ارتباط و همکاری نداریم. حتی عراقی هایی که در کابل در صفوف «طالبان» هستند، خیلی از اتباع سعودی و یمن و امارات و کویت کمتر هستند. برای امریکا و انگلیس مشخص شده که جلال طالبانی و مسعود بارزانی که از زیر عبای ایران درآمدند و درست شدند با «طالبان» ارتباط دارند. سرویس های اطلاعاتی کشورهای دوست به ما اطلاع دادند که افرادی از «طالبان» آمده و وارد ایران شده اند و سرویس های اطلاعاتی امریکایی می دانند که چرا این افراد در ایران جمع می شوند.

(همان، صص ۲۴-۲۱۵)

مطلب دیگری که در این سند به چشم می خورد و بیش از سندهای قبلی که در آن کمک های مالی به سازمان مجاهدین خلق ذکر شده است مهم تر به نظر می رسد، مربوط است به اختصاص بخش قابل توجهی از فروش نفت عراق به مزدوران رجوی و گروه وی. در واقع سالانه معادل یک صد میلیون دلار از این محل نیز کمک می شده است ولی سازمان آن زمان و اکنون هنوز ادعا می کند که منابع مالی شان از محل کمک های مردمی و مستقل به دست می آید؟!!

حبوش: مورد درخواست دهم، تجارت است که سهمیه ۱۸ میلیون بشکه نفت برای هر ۶ ماه جهت فروش می باشد. برای من نامه و دستور استاد عزت ابراهیم را مشخص کنید. رجوی: استاد طه خودش به من گفت و دستور سیدالرئیس نیز هست.

حبوش: ما در سال چه قدر برای مجاهدین نفت در نظر گرفته بودیم؟ رجوی: ۵ میلیون بشکه در سال بوده است. حبوش (خطاب به افسران مخابرات): به سیدالرئیس نامه بنویسید، مبنی بر اینکه برادر مسعود رجوی درخواست سهمیه بیش تری دارد.

رجوی: ما برای هر بشکه ۳۰ سنت می گیریم که ۱۰ سنت آن هزینه جاری می شود و از این ۱۸ میلیون ببینید چه چیزی عاید ما می شود...

حبوش: در نامه توضیح دهید که از فروش ۵ میلیون چه قدر عاید مجاهدین می شود و این گروه نیاز به فلان مبلغ دارند که اگر ۱۸ میلیون داده شود، فلان مبلغ عاید آنها خواهد شد. رجوی: از وزارت نفت و توافقات آنها ذکر شود.

حبوش: دو درخواست دیگر داریم که تهیه امکانات پتروشیمی و صدور آنها به خارج از عراق و فروش آنهاست. رجوی: گفتند دستور مخابرات باشد.

حبوش: چه کسی گفته است؟ افسر مخابرات: قربان! این در مورد محصولات پتروشیمی و صدور آنها به خارج از عراق ...

حبوش: من قانون این را می خواهم. یکی از افسران مخابرات: قربان! این موضوع مربوط به دفتر عزت ابراهیم می شود که با وزیر نفت دارند. حبوش: یعنی دستور و قانون آنهاست. افسر مخابرات: بله قربان! عزت ابراهیم و دفتر رئیس جمهور اجازه صدور مواد پتروشیمی را توسط شرکت «العنقاظ» به خارج داده اند؛ طی نامه ۵۱۸ مورخه ۲۲ آوریل ۲۰۰۱؛ و صدور این مواد توسط وزارت صناعت و نفت است؛ و وزارت صناعت هم موافق است.

حبوش (خطاب به افسران مخابرات): درخواست استعلام از دفتر رئیس جمهور مبنی بر این مورد تهیه و ارسال شود. رجوی: خود شما قبلاً موافقت کرده بودید...

حبوش: بله؛ اما استعلام شود بهتر است، احتیاطی است که باید انجام شود. یک مورد قبلاً به دستور عزت ابراهیم [الدوری] انجام شد و شکایت نامه برای سیدالرئیس رفت و به دست ایشان رسید. برای احتیاط استعلام شود بهتر است.

رجوی: آخر شما قبلاً گفته بودید... حبوش: بله؛ من در این خصوص اطلاعی ندارم؛ استعلام شود بهتر است.

حبوش عصبانی می شود و با صدای آهسته به مسعود رجوی توهین می کند. (همان، صص ۹-۲۳۷)

- منابعی که در این گزارش مورد بهره برداری قرار گرفته اند:
- ۱- کتاب برای قضاوت تاریخ، انتشارات ایران اینترلینگ، چاپ اول، ۱۳۸۳.
 - ۲- ریشه های تهاجم، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه
 - ۳- جنگ و تجاوز، دفتر سیاسی سپاه پاسداران
 - ۴- سازمان مجاهدین خلق؛ از پیدایی تا فرجام،
 - ۵- روانشناسی ابراهام اسپرینگ.